

مؤلف و مترجم:

دکتر محمد علی حکمت



پروژه تحقیقاتی
پایان کارشناسی ارشد
فصلنامه علمی

تأثیر تغییر اوضاع و احوال

در

اعتبار معاهدات و قراردادهای بین المللی





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

قبل از آنکه وارد بحث بشویم لازم به تذکر است که مطلب و مسئله «تأثیر تغییر اوضاع و احوال در اعتبار معاهدات و قراردادهای بین المللی» به نحو کامل و روشن مطرح نگردیده است.

اولاً، به این دلیل کامل نیست که بصراحت معلوم و مشخص نشده است که «اوضاع و احوال» چه زمانی اگر تغییر کند در اعتبار معاهدات مؤثر خواهد بود. منتهی می توان از مفهوم کلی استنباط کرد که «اوضاع و احوال» زمان عقد معاهده منظور نظر بوده است؛ به این معنی که اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده هرگاه تغییر کرد در اعتبار معاهده منعقدۀ تأثیر خواهد داشت.

ثانیاً، مقصود از جمله آخر مطلب و مبحث یعنی «قراردادهای بین المللی» واضح نیست؛ زیرا نمی توان دقیقاً دانست که منظور از «قرارداد بین المللی» عبارت از قرارا^۱ بین کشورها و یا قرارداد خصوصی

1. accord

بین‌المللی^۲ است. به جهات مذکور لازم می‌آید که مبحث را برای آنکه کامل و روشن باشد بدین طریق مطرح سازیم: «تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان انعقاد در اعتبار معاهدات و در قراردادهای بین‌المللی».

بنابراین موضوعی را که در اینجا مطالعه می‌کنیم، مسئله تغییر اوضاع و احوالی است که در اجتماع بین‌المللی از لحاظ قراردادی و عهد بعد از انعقاد معاهده روی می‌دهد و در قرون نوزدهم و بیستم، خاصه در دوران میان دو جنگ جهانی و دوران بعد از جنگ جهانی دوم، مورد مطالعه و تحقیق دانشمندان حقوق و موضوع رویه و عمل دیپلماسی قرار گرفته است. به همین دلیل موضوع مورد مطالعه و بحث، عبارت از قید، قاعده و یا اصلی است که آن را به لفظ لاتینی «*rebus sic stantibus*»^۳ می‌نامند؛ یعنی «بقای همه چیز به همان صورت»^۴ از زمان عقد عهد بعد.

سوالی که پیش می‌آید این است که اگر حال و وضع زمان عقد باقی نماند، معاهده و قرار چه وضعی خواهد داشت؟ و می‌دانیم که یکی از خصوصیات اجتماع بین‌المللی، تحوّل و تغییر است؛ از این جهت تعهداتی که متعاهدان بعهده گرفته‌اند چه خواهد شد؟

متأسفانه آنچه مسلم است این است که ممکن نیست تصوّر کرد که با اعمال قواعد و اصول حقوقی و قضائی موجود بتوان برای هر قضیه‌ای که در این اجتماع سریع التحوّل روی می‌دهد راه حلی که کامل و اصولی باشد پیدا کرد؛^۵ زیرا در نظم حقوقی و قضائی داخلی «مهمترین و ضروری‌ترین مسائل... بوسیله وضع قواعد حقوقی حلّ و فصل می‌گردد؛ در صورتیکه بسیاری از مشکلات اساسی که فیصله آنها با حیات کشورها بستگی دارد، بوسیله حقوق بین‌الملل حلّ و فصل نمی‌شود». «بخصوص که در هیچ موضوعی بقدر موضوع روابط بین‌الملل، راه حلّ قانونگذاری و

2. contrat.

3. *Rebus sic stantibus*.

4. les chose demeurant en l'état.

5. J. B. Briery, «Règles générales du Droit de la paix», Recueil des Cours de l'Académie de Droit international de La Haye, vol. 58 (1936-IV), p.p. 216-217.

قضائی (به مناسبت مشکلاتی که بوجود می آید)، بسته و محدود نیست».^۶ به همین دلیل اغلب سعی و کوشش دانشمندان حقوق برای یافتن راه حل حقوقی متناسب، تقریباً بطور قابل توجهی بی نتیجه می ماند و بیشتر به بحثهای صوری و لفظی منجر می گردد. لکن آنچه را که ما در این رساله بیان می کنیم، در حقیقت جمع و تلفیق نتایج عقایدی است که در این باب اظهار شده و توضیح کوششهایی است که در عمل صورت پذیر گردیده است و هدف ما روشن ساختن وضع موجود «تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در اعتبار معاهدات و قرارهای بین المللی» است.

در این مقدمه لازم است اولاً معاهده و قرار بین المللی را تعریف کنیم و ثانیاً منطقی شدن و الفا و تعلیق آنها را بطور اختصار ذکر نماییم.

بخش اول

۱.

تعریف معاهده و یا توافق و قرار بین المللی

در باره معاهده دو تعریف وجود دارد: یکی برحسب عرف، و دیگری برحسب مقررات موافقتنامه^۷ وین - ۱۹۶۹.

تعریف معاهده برحسب عرف

معاهده چون از قدیم الایام معمول و مرسوم بوده است، به دلیل همین قدمت و سوابق ممتد، وسیله ایجاد و خلق تعهدات و الزامات حقوقی و قضائی و سیاسی بین کشورها است. در نتیجه می توان معاهده را چنین تعریف کرد:

معاهده عبارت از هر نوع توافق و قراری است که بین دو یا چند صاحب حق و تابع حقوق بین الملل منعقد می گردد و منظور از انعقاد آن، بوجود

6. D. Schindler, R.C.A.D.I., vol; 46 (1933-IV), P. 239.

7. Convention

آوردن آثار حقوقی است و حقوق بین الملل می باید بر آنها حاکم باشد.^۸

الف. انعقاد معاهده

برحسب این تعریف برای آنکه معاهده ای منعقد گردد، واجب و لازم است که بین اراده و خواست متعاهدان توافق و مطابقت وجود داشته باشد؛ لکن لازم نیست که این توافق اراده در یک زمان و به موازات یکدیگر صورت پذیر گردد؛ زیرا ممکن است یکی از تابعان حقوق بین الملل اراده و خواست خود را بطور یکجانبه بیان کند و یکی دیگر از تابعان حقوق بین الملل بعداً موافقت و مطابقت اراده خود را با آن اعلام نماید و موازین آن را بپذیرد و یا آنکه چندین تابع حقوق بین الملل بطور دستجمعی با اراده و خواست یکجانبه نخستین موافقت و تطابق اراده خود را با آن رسماً اعلام نمایند. بدین ترتیب معاهده دیگر یک عمل و سند حقوقی یکطرفی محسوب نمی شود.

ب. طرفهای معاهده

برای آنکه معاهده ای منعقد گردد لازم است که طرفهای معاهده از تابعان حقوق بین الملل باشند. از این جهت تا زمانی که کشورها^۹ تنها تابعان حقوق بین الملل بشمار می آمدند، معاهده فقط توافق و قرار بین کشورها محسوب می شد و به همین سبب عقد معاهده با کشورهای عضو اتحادیه ها و یا با کشورهای متحد، مشکلاتی بوجود می آورد. در نهایت چون بعداً خصوصیت تابعیت از حقوق بین الملل در باره دسته دیگری از تابعان حقوق بین الملل که غیر دولتی بودند برسمیت شناخته شد، طبعاً در باره این دسته اخیر نیز توافق و قرار، از جمله معاهدات محسوب شد؛

8. Nguyen Quoc Dinh, Patrick Daillier, Alain Pellet, Droit international public 2ème éd., Paris, 1980, p.p. 111 et S. Reuter Paul, D.I.P., 6ème éd., Paris, 1983, p. 120.

9. le Etats

چنانکه در این باره می توان از معاهدات منعقد بوسیله سازمانهای بین المللی بین خودشان و یا با کشورها نام برد.

اما درباره بعضی از قرارها (بخصوص امتیازات)^{۱۰} منعقد بین کشورها و مؤسسات خصوصی،^{۱۱} این سؤال مطرح شده است که آیا می توان این نوع قراردادهای بین المللی شده را به سبب تطابقی که از حیث مضمون با موازین معاهده دارا می باشد، معاهده دانست یا خیر؟ پاسخ به این سؤال صریح و عبارت از این است که چون مؤسسات خصوصی از جمله تابعان مستقیم حقوق بین الملل نیستند، توافق و قرارداد منعقد بین آنها و کشورها معاهده شناخته نمی شود و همچنین توافق و قرار بین کشورها و سازمانهای غیر دولتی و کشوری و اتحادیه های خصوصی، معاهده بشمار نمی آید.

ب. ایجاد آثار حقوقی

برحسب معاهده، آن دسته از تعهدات حقوقی و قضائی بعهدۀ طرفهای عهد برقرار می گردد که اجرای آن تعهدات از طرف متعاهدان الزامی است. از این جهت تعهدات حقوقی و قضائی باید بعهدۀ کشورها بار گردد نه بعهدۀ کسانی که موضوع را مورد مذاکره قرار داده اند؛ خواه رئیس کشور^{۱۲} باشد یا رئیس دولت.^{۱۳} در صورتیکه این تعهدات، تعهد رئیس کشور یا رئیس دولت باشد، دیگر به آن معاهده نمی گویند و آن را «جنتلمنز اگریمنتز»^{۱۴} می نامند؛ زیرا این نوع تعهدات تا زمانی که اشخاص مذکور بر سر کار باشند ادامه دارد؛ ولی وقتی که از کار برکنار شدند طبعاً جنتلمنز اگریمنتز پایان می یابد. اما در این باب باید اشاره کرد که حقوق بین الملل براین نوع توافقها حاکم نیست و مسئولیت بین المللی کشورها را ایجاب

10. les concessions

11. les entreprises privées

12. chef d'Etat

13. chef de gouvernement

14. Gentlemen's agreements

نمی‌نماید. با این حال جنتلمنز اگریمننز موجد تعهدات حقوقی و قضائی است که باید مورد توجه قرار گیرد و امکان دارد درباره رسیدگی به آثار حقوقی و قضائی آنها یا به دیوان دادگستری بین‌المللی مراجعه شود و یا بین کشورها قرارداد رجوع به داوری منعقد گردد.

ث. متابعت از حقوق بین‌الملل

درست است که حقوق بین‌الملل الزاماً حاکم بر معاهدات است، اما باید دانست که حقوق بین‌الملل بتنهائی حاکم بر معاهدات نیست. چون معاهدات با مسائل مختلف و گوناگون سروکار دارد طبعاً، هم تابع نظم قضائی بین‌المللی و هم تابع نظم قضائی داخلی است. خاصه در هنگام انعقاد معاهده، حقوق داخلی بیشتر بر آن حاکم است تا حقوق بین‌الملل.

تعریف معاهده برحسب مقررات معاهدات چند جانبه از جمله موافقتنامه وین - ۱۹۶۹

در جزء الف از مادهٔ دوم معاهدهٔ وین - ۱۹۶۹ چنین مقرر گردیده

است:

اصطلاح «معاهده» به مفهوم قرار بین‌المللی است که بین کشورها کتباً منعقد گردیده و حقوق بین‌الملل بر آن حاکم است؛ خواه در یک سند واحد و خواه در دو یا در چند سند مربوط به آن درج گردیده و به آن هر عنوان خاصی داده شده باشد.

بنابراین هر توافق و قراری که بین کشورها کتباً منعقد می‌گردد، معاهده است و اگر بطور کتبی منعقد نشده باشد، باز ارزش قضائی و حقوقی معاهده را دارا است (مادهٔ سوم). معاهده وین دربارهٔ قرارداتی که کتباً منعقد نشده و به آنها قرار شفاهی^{۱۵} می‌گویند، مقرراتی وضع نکرده و

15. accord verbal

در نهایت این نوع قرارها را بطور ضمنی پذیرفته است.

ذکر این مطلب هم لازم است که با اصطلاح معاهده، هم مضمون قرار منعقد بین طرفهای عهد و هم سند یا اسناد کتبی که مضمون مزبور در آنها قید شده است، بیان می شود؛ بنابراین برطبق معاهده وین قرار و توافق منعقد ممکن است دارای یک یا چند سند کتبی باشد و امکان دارد معاهده با مبادله یادداشت و مکاتبات رسمی منعقد گردد. به همین جهت در ماده دوم ذکر شده است که اصطلاح «معاهده»^{۱۶} در باره هر نوع توافق و قرار بین المللی بکار می رود هر چند «عنوان خاصی به آن داده شده باشد» و از این رو برطبق معاهده مذکور، مسلم می گردد که انواع نامها به این قبیل قراردادهای بین کشورها داده می شود.

در واقع و در عمل نیز عناوین گوناگونی مشاهده می گردد از قبیل: معاهده، موافقتنامه، پروتکل، اعلامیه، منشور، میثاق، اساسنامه، قرار، طریقه اصلاح و سازش^{۱۷}، مبادله یادداشت و مکاتبات رسمی، مموراندوم (تذکاریه) راجع به قرار، صورت مجلس مصدق و کنکوردا^{۱۸}.

دیوان دادگستری بین المللی برسمیت شناخته است که «اصطلاح بکار رفته از لحاظ مختصات قرار و یا تعهد بین المللی، از جمله عوامل تعیین کننده بشمار نمی رود»؛^{۱۹} لکن در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان مذکور اصطلاح «موافقتنامه» ذکر شده است. در عمل دیپلماسی نیز اصطلاح سه گانه معاهده، موافقتنامه و قرار بعنوان سه اصطلاح اصلی که شامل کلیه این نوع معاهدات بین المللی می گردد استعمال شده و می شود؛ چنانکه در مواد ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ اساسنامه دیوان دادگستری بین المللی و همچنین در مواد ۱۰۲ و ۱۰۳ منشور ملل متحد نیز اصطلاحات مذکور به همین ترتیب بکار رفته است.

16. traité

17. modus-vivendi

18. concordat

انطفاء و تعلیق معاهدات

موضوع انطفاء^{۱۹} و لغو معاهده به معنای به پایان رسیدن آن موضوع وسیعی است که در حقوق معاهدات مفصلاً بیان شده است.

بعضی از دانشمندان حقوق نوشته اند که «معاهده متولد می شود، زندگی می کند و می میرد». و طرفهای عهد برحسب ماده ۷۰ موافقتنامه وین - ۱۹۶۹ در زمان منطقی شدن معاهده از بار تعهدات خود آزاد می شوند؛ بعبارت دیگر هر وقت معاهده به سببی از اسباب منطقی شد و پایان یافت، آثاری نیز که باید بوجود بیاورد ملغی می گردد و از میان می رود و در نتیجه معاهده اعتبار خود را از دست می دهد. نهایتاً در عمل دیپلماسی و بین المللی اصولاً بیشتر از «منطقی شدن معاهدات» بحث می شود تا از میان رفتن آثار آن، و مقصود از بکار بردن اصطلاح «انطفای معاهده» این است که می خواهند معمولاً بیان کنند که معاهده در قبال کلیه طرفهای عهد پایان یافته است. به همین جهت باید متوجه بود که در بسیاری از موارد از طرفی آثار معاهده در باره بعضی از طرفهای عهد (در مورد معاهده چند جانبه) پایان می یابد و نه در باره کلیه متعاهدان، و از طرف دیگر مواردی وجود دارد که در آنها بعضی از قیود معاهده خاتمه یافته و بعضی دیگر به اعتبار خود باقی می ماند.^{۲۰}

نتیجه ای که می توان گرفت این است که انطفای معاهده پدیده ای عادی است، بشرطی که مبتنی به سببی مشروع و قانونی بوده و برحسب قواعد و آئینهای مقرر صورت پذیر شده باشد. مطلب دیگری که باید

۱۹. منظور از بکار بردن واژه «انطفاء» معاهده در ترجمه لغت «Extinction» معاهده است و به این معنی است که معاهده وقتی به سببی از اسباب قانونی و در تحت شرایطی اجرا نگردد، خاموش می شود و در حقوق بین الملل عمومی واژه دیگری نمی تواند جانشین آن بشود.

20. Francesco Capotorti, R.C. de l'A.D.I., 1971, Tome 134, p. 454.

اضافه کرد این است که معاهده قبل از آنکه به اثبات برسد که منطقی شده، طبیعاً در اثر اجرای آن آثاری بوجود آمده است و به همین جهت در بند ب از جمله اول ماده ۷۰ معاهده وین مقرر گردیده است که منطقی شدن معاهده «به هیچگونه حق یا تعهد و یا وضع قضائی متعاهدان که در اثر اجرای معاهده قبل از آنکه منطقی شود بوجود آمده است، لطمه ای وارد نمی سازد». در حقیقت انطفای معاهده عطف بماسبق نمی شود و حقوق و تعهدات و اوضاع قضائی ایجاد شده در زمان اعتبار معاهده به قوت خود باقی می ماند؛ بعبارت دیگر «معاهده منطقی شده معادل معاهده ای نیست که بکلی از جهان پدیده های قضائی حذف شده است مگر آنکه صحت و اعتبار آن مورد بحث قرار گرفته باشد». ۲۱ در اینجا باید به این نکته نیز اشاره کرد که اساس و مبنای حقوق، اختیارات، تعهدات و اوضاع قضائی که در هنگام اعتبار معاهده حاصل گردیده خود معاهده است؛ زیرا معاهده از زمان انطفاء و یا الغاء ۲۲ دیگر آثاری بوجود نمی آورد؛ در صورتیکه از زمان معتبر شدن معاهده ۲۳ آثاری که بوجود آورده طبعاً صحیح و معتبر است. به همین دلیل می توان فرق بین انطفاء و بطلان معاهده را درک کرد. هرگاه معاهده ای باطل باشد، آثار آن هم از همان بدو انعقاد معاهده قابل قبول نیست و در غیر این حال، معاهده از زمان انطفاء و یا الغاء دیگر آثاری را نمی تواند بوجود بیاورد؛ چنانکه در جمله اول از ماده ۶۹ معاهده وین - ۱۹۶۹ تصریح شده است که: «مقررات معاهده باطل دارای اعتبار حقوقی و قضائی نیست» و حال آنکه معاهده منطقی شده فقط از زمان انطفاء معتبر نمی باشد و در نتیجه آثاری را بوجود نمی آورد.

تعلیق معاهدات

در کنار انطفاء و الغای معاهده باید باختصار مطالبی نیز در باره

21. Capotorti F., op. cit., p. 457.

22. Ex nunc

23. Ex tunc

موضوع تعلیق معاهده بیان کرد.

در معاهده وین - ۱۹۶۹ هر دو موضوع انطفاء و تعلیق معاهده با هم مورد بحث قرار گرفته اند؛ به این معنی که هر دو موضوع در جزء سوم از قسمت پنجم و حتی در پاره ای از موارد در ضمن مقررات واحدی ذکر شده اند. نتیجه مسلم تعلیق معاهده از طرفی عبارت از این است که بطور موقت آثاری بر آن مترتب نمی گردد و از طرف دیگر موجبات انطفاء و تعلیق، یا مشابهند و یا در موازات یکدیگر قرار می گیرند. به همین دلیل تعلیق معاهده از لحاظ حقوقی و قضائی از جمله اسباب پایان یافتن معاهده محسوب نمی شود و معاهده اعتبار خود را از دست نمی دهد. نهایتاً در زمان تعلیق، آثاری از معاهده بوجود نمی آید؛ ولی بمحض آنکه موجبات تعلیق از میان رفت، معاهده باز آثار خود را ایجاد می نماید و مجدداً حیات قضائی خود را از سر می گیرد؛ زیرا موضوع تعلیق، نفس معاهده نیست؛ برعکس، آثار معاهده، موضوع تعلیق است؛ یعنی قواعد، تعهدات، حقوق و وضع قضائی مربوط به آن معلق می ماند. به همین دلیل در معاهده وین - ۱۹۶۹ در این باره اصطلاح «تعلیق اجرای معاهده» به جای «تعلیق معاهده» بکار رفته و مقصود از استعمال اصطلاح مذکور این است که مقررات معاهده ارزش خود را از دست نمی دهد و فقط در هنگام تعلیق، از اجرای مقررات معاهده خودداری می شود. در ماده ۷۲ معاهده وین - ۱۹۶۹ تصریح شده است که معاهده همچنان به حیات خود ادامه می دهد و فقط اجرای مقررات آن به حال تعلیق درمی آید. بنابراین از طرفی به هیچ وجه در «روابط حقوقی و قضائی بین متعاهدان که بوسیله معاهده مقرر گردیده است» تأثیری ندارد و از طرف دیگر «در دوره تعلیق، متعاهدان موظفند که از هر نوع اقدامی که مانع اجرای مجدد مقررات معاهده پس از ختم دوره تعلیق بشود، خودداری ورزند». مقررات ماده ۷۲ در واقع مربوط به وظیفه اساسی کشورها است که احترام به عهد را ملحوظ داشته و با کمال «حُسن نیت» از عهده تعهدات خود برآیند (ماده ۲۶ معاهده مذکور). به همین سبب یعنی به دلیل کمال «حُسن نیت»، هیچ یک از متعاهدان حق ندارد

از تعلیق اجرای مقررات معاهده استفاده کرده و موانعی ایجاد نماید که نتوان مقررات آن را مجدداً به موقع اجرا گذاشت.

انطفاء و تعلیق معاهدات

انطفاء و تعلیق معاهدات ممکن است در اثر یک سلسله از علل و اسباب صورت پذیر گردد.

مقدمتاً باید گفت که منظور از «علل و اسباب» انطفاء و تعلیق، عبارت از عمل و فعل حقوقی و قضائی و یا اثر حقوقی و قضائی است که بطور دائم و یا موقت از بوجود آمدن آثار معاهده ممانعت می نماید. علل و اسباب انطفاء و تعلیق معاهدات بسیار متنوع است؛ ولی می توان آنها را برحسب ملاکهای مختلفی طبقه بندی نمود. ما در اینجا ملاکی را که در معاهده وین - ۱۹۶۹ در نظر گرفته اند بیان می کنیم.

برحسب معاهده مذکور (ماده ۴۲ جمله دوم) ملاکی که در نظر گرفته شده خصوصیت و طبیعت قواعدی است که علل و اسباب انطفاء و تعلیق را تعیین می نماید. این قواعد یا از حقوق عام ۲۴ و یا از حقوق خاص ۲۵ استنتاج می شود. در نتیجه این طبقه بندی چنین تشریح می گردد:

۱. انطفاء و تعلیق معاهده بموجب مقررات خاصی که در خود معاهده قید شده است.

۲. انطفاء و تعلیق معاهده برحسب قواعدی که متعاهدان به اتفاق آرا در یک معاهده بعدی مقرر نموده اند.

۳. انطفاء و تعلیق معاهده به سبب بروز بعضی از وقایع و آثار حقوقی که متعاهدان پیش بینی نکرده اند.

این نکته قابل توجه است که بعضی از علل و اسباب انطفاء و تعلیق، مشکلات متعددی را ایجاد می نماید، در حالیکه بعضی دیگر تقریباً

24. Droit Général
25. Droit Particulier

مسئله‌ای را مطرح نمی‌سازد؛ به همین دلیل و به دلایل تاریخی، علل و اسباب انطفاء و تعلیق معاهدات از طرف دانشمندان حقوق بطور یکنواخت مورد مطالعه و تعمق قرار نگرفته است؛ چنانکه در باره بعضی از مشکلات مطالعات وسیعی صورت گرفته است (از جمله بطور مثال می‌توان از «تغییر اساسی»^{۲۶} اوضاع و احوال زمان عقد معاهده - اصل ربوس سیک استانتی بوس - و تأثیر جنگ در معاهدات نام برد)؛ در صورتیکه بعضی از مسائل، حتی مسائل مهم - از قبیل تعلیق و الغای ضمنی معاهده - موضوع مطالعات مفصل و عمیق قرار نگرفته است.^{۲۷}

ما در این رساله به بررسی موضوع تأثیر تغییر اوضاع و احوال در زمان عقد پرداخته و سایر مطالب را باختصار برگزار خواهیم کرد.

۱. انطفاء و تعلیق معاهدات بموجب مقرراتی که در خود معاهده قید شده است.

کشورها بنا به اصل سلطه و حاکمیت و برحسب اصل آزادی متعاهدان دارا می‌باشند، حق دارند هر نوع اثر یا عمل حقوقی را از موجبات انطفاء و یا تعلیق محسوب و آن را در متن معاهده قید نمایند. برطبق معاهده وین این آزادی و اختیار در تعیین شرایط از میان رفتن و یا تعلیق معاهده کامل است و به همین سبب بند الف از ماده ۵۴ مقرر می‌دارد که معاهده «برطبق قیود مندرج» یا ممکن است منطقی شود و یا مسترد گردد و یا آنکه می‌توان از آن خارج شد، و همچنین بند الف از ماده ۵۷ همین قاعده را در باره تعلیق معاهده مقرر نموده است. بنابراین مقررات معاهده بمحض تحقق شرایط مندرج در آن، به موقع اجرا گذاشته خواهد شد و اختلافی که ممکن است بروز نماید، مربوط به تفسیر قیود مندرج در معاهده خواهد بود.

26. fundamental

27. Capqortti F., op. cit., p. 472.

این نکته قابل ذکر است که در عمل دیپلماسی کمتر دیده می شود که قیودی راجع به تعلیق مجموع مقررات در معاهده درج شده باشد؛ لکن تعلیق قیدی از قیود و یا تعلیق تعهدی مشخص، بکرات در معاهدات بچشم می خورد بخصوص در معاهدات اقتصادی که آن را قید محافظت^{۲۸} می نامند.^{۲۹} برعکس، مقررات مربوط به شرایط انطفاء و پایان یافتن معاهده بیشتر در معاهدات قید می شود و ما در اینجا به چهار دسته از این شرایط اشاره می کنیم تا حق مطلب ادا گردد:

الف. قیدی که موعد پایان یافتن معاهده را تعیین می نماید:

بسیاری از معاهدات برای مدتی غیر معین منعقد می گردد و معاهداتی که برای مدتی نامحدود یا دائمی منعقد می شود، بسیار نادر است. اما هرگاه در معاهده موعدی تعیین شده باشد، معاهده بمحض سررسید موعد پایان می یابد. این موعد ممکن است تاریخ مشخصی داشته باشد (مثلاً یک سال یا نود و نه سال). قید تاریخ مشخص بیشتر در معاهدات اتحاد و یا در معاهدات مربوط به تعهد مراجعه به داوری اجباری و یا در بسیاری از معاهدات اقتصادی درج می گردد. معمولاً در معاهده ای که سرزمینی را به اجاره واگذار می کنند، تاریخ سررسید موعد را برای مدت طولیل تری تعیین می نمایند.

ب. شرط فسخ و لغو معاهده:

یکی دیگر از قیود انطفای معاهدات که در بعضی از معاهدات مقرر می گردد شرط فسخ و یا لغو آن است که برحسب تعریف معمولی حقوق قراردادی بین المللی^{۳۰} عبارت از این است که تعهدات وقتی پایان می یابد

28. clause de sauvegarde

29. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 272.

30. Droit conventionnel

که اثر حقوقی و قضائی پیش بینی شده‌ای بوجود بیاید. بوجود آمدن اثر و یا آثار حقوقی و قضائی ممکن است مسلم و یا محتمل باشد. در صورتیکه مسلم باشد و معاهده، بمحض ایجاد آن اثر حقوقی و قضائی، پایان یابد، در واقع مانند این است که مدت معاهده منقضی شده باشد. اما باید گفت که در حقوق خصوصی، شرط الغای قرارداد به معنای خاص کلمه عطف بماسبق می‌شود؛ یعنی آثار قرارداد را از بدو عقد^{۳۱} از میان می‌برد. ولی در حقوق بین‌الملل وضع به این ترتیب نیست و این قاعده اعمال نمی‌شود. در حقوق بین‌الملل ابقای آثار معاهده موکول به اراده متعاهدان است و بطور کلی آثاری که معاهده تا زمان وقوع وضع و یا حادثه پیش بینی شده بوجود آورده است، اعتبار خود را از دست نمی‌دهد؛ لکن از زمان وقوع وضع و یا حادثه ببعده، معاهده دیگر پایان یافته و از اعتبار ساقط است.^{۳۲}

پ. قید اعلان رسمی فسخ معاهده^{۳۳} و خروج از آن:

اعلان رسمی فسخ معاهده و خروج از آن عبارت از فعل و عمل حقوقی است که برحسب وضعیت خاصی بطور یکجانبه از طرف مقامات ذیصلاحیت کشور متعاقدی که مایل است تعهداتی را که بعهد گرفته انجام ندهد، صورت می‌گیرد. اصطلاح خروج از معاهده^{۳۴} فقط درباره معاهدات چند جانبه بخصوص معاهدات مربوط به سازمانهای بین‌المللی استعمال می‌شود، و چون اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده به معاهدات دوجانبه پایان می‌دهد، طبعاً خروج از معاهده چند جانبه اصولاً فقط درباره کشوری که از جامعه متعاهدان خارج می‌شود، آثار معاهده را از میان می‌برد و معاهده در مورد سایر متعاهدان به اعتبار خود باقی می‌ماند.

31. ab initio

32. F. Capotorti, op. cit., p.p. 275-276.

۳۳. در ترجمه اصطلاح *Dénonciation des traités* واژه «فسخ معاهدات» را بکار برده‌ایم که مفهوم اصطلاح را بطور روشن بیان می‌نماید.

34. Retrait

اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده و خروج از آن در بسیاری از معاهدات قید می‌گردد و به هریک از متعاقدان حق می‌دهد که یا از بوجود آمدن آثار معاهده جلوگیری کند و یا هر وقت بخواهد از معاهده چند جانبه خارج شود. اما باید متذکر شد که اغلب در بسیاری از معاهدات حدود و شروطی برای اجرای چنین حقی قائل می‌شوند و آن حدود و شروط باختصار از این قرار است:

۱. ممکن است مقرر گردد که طرفهای عهد حق ندارند قبل از انقضای مدت معینی از آغاز اعتبار معاهده، فسخ آن را اعلان نمایند.
۲. متعاقدان ممکن است متعهد شوند که قبل از اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده به طرفهای دیگر عهد در مدت معینی اطلاع دهند که می‌خواهند معاهده را فسخ کنند و یا از آن خارج شوند.^{۳۵}
۳. طرفهای عهد ممکن است قید کنند که اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده باید منوط و موکول به طرز رفتار کشور ذینفع و یا منوط به وضع معین و مشخصی باشد.
۴. متعاهدان ممکن است اجرای قبلی آئین مشخص و معینی را برای اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده مقرر سازند. لکن باید توجه را به این نکته جلب کرد که اگر اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده منوط به وقوع اوضاع و احوالی باشد که کشور ذینفع حق داشته باشد وقوع آن اوضاع و احوال را خود بالنفسه تشخیص دهد، دیگر نباید از حدود و شروط حقیقی اعلان رسمی فسخ و لغو معاهده و یا خروج از آن سخن به میان آورد.^{۳۶}

ث. قیود ضمنی:

۱. فسخ معاهده و خروج از آن بی آنکه اجازه آن تصریح شده باشد.^{۳۷}

35. préavis

36. F: Capotorti, op, cit., p. 480.

37. Nguyen Quoc Dinh, op., cit., p.p. 273 et suiv.

همواره معاهداتی وجود دارد که شامل هیچ نوع قید صریحی در باب انطفای معاهده نیست. پس این سؤال مطرح می‌گردد که آیا چنین معاهداتی باید همیشه به قوت و اعتبار خود باقی بمانند؟

در صورتیکه قائل به این امر باشیم که قاعده «وفای به عهد و احترام به قول»^{۳۸} را بی هیچ نوع استثنائی همواره باید مجری بدانیم، البته معاهده اعتبار خود را از دست نمی‌دهد؛ ولی در واقع هیچگاه نمی‌توان تصور کرد که کشوری بتواند تعهداتی ابدی و الزام آور بعهده بگیرد. بنابراین مسئله‌ای که مطرح می‌گردد این است که آیا در هر معامله‌ای یک شرط ضمنی وجود دارد که برطبق آن بتوان معاهده را فسخ کرد و یا از آن خارج شد؟ باید گفت درست است که برحسب چند سابقه معروف پاسخ به این سؤال منفی است و همچنین بنا به ماده ۵۶ معاهده وین - ۱۹۶۹ مقرر گردید است که فسخ یکجانبه معاهده بطوریکه آن را مردود و منسوخ^{۳۹} اعلام نماید، غیرقانونی و نامشروع است، لکن با این حال آنچه از ماده مذکور (ماده ۵۶) مستفاد می‌گردد این است که امکان دارد بطور یکجانبه معاهده را فسخ کرد بشرطی که از مطالعه معاهده مشخص گردد که بطور ضمنی فسخ و یا خروج از آن اجازه داده شده است و در ماده مذکور مقرر گردیده است که این اجازه ضمنی را می‌توان از نیت و اراده طرفهای عهد و یا از طبیعت و خصوصیت معاهده استنباط نمود. زیرا معاهداتی هم وجود دارند که بنا به طبیعت و خصوصیتی که دارند ممکن نیست بتوان آنها را فسخ نمود که از جمله باید از معاهدات صلح و یا معاهدات مربوط به تعیین مرزهای کشورها نام برد. در مقابل معاهداتی وجود دارند (از قبیل معاهده اتحاد) که می‌توان مسلم دانست که قید ضمنی فسخ و یا خروج، در آنها مندرج است مگر آنکه خلاف آن به اثبات برسد که در نتیجه نمی‌توان آنها را فسخ کرد و یا از آنها خارج شد.

به این مطلب نیز باید اشاره کرد که بموجب قید ضمنی معاهده

38. pacta sunt servanda
39. Dénonciation-répudiation

است که بعضی از وقایع حقوقی و قضائی از قبیل اجرا نشدن معاهده و یا تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد، موجبات انقطاع و یا تعلیق معاهده را بوسیله اعلان فسخ و یا هر وسیله قانونی دیگر فراهم می سازد؛ چرا که در واقع تأثیر این حوادث در حیات معاهده بنا به اراده متعاهدان صورت نمی گیرد. برعکس، قواعدی که مبنای انقطاع و یا تعلیق معاهده محسوب می شود، عبارت از قواعد حقوق عرفی و یا حقوق مدون بین المللی است.

۲. انطفای معاهده در اثر اجرای مفاد آن:

معاهداتی از قبیل معاهدات مربوط به واگذاری سرزمین، یا معاهدات مربوط به الزامات مالی و یا تحویل اجناس و یا مربوط به منافع دولتی اختصاصی و غیره، یعنی معاهداتی که به نحو مشخص و معین برای طرفهای عهد و یا برای یک طرف عهد ایجاد حق و تکلیف می کند، طبعاً بمحض اجرا و بخودی خود منطقی می گردد؛ یعنی چون آثار خود را بوجود آورده و دیگر تجدید نمی شود، در حقیقت مثل این است که معاهده برحسب قید ضمنی که از طبیعت و خصوصیت معاهده مستفاد می گردد، منطقی و پایان یافته باشد.

۲. انقطاع و تعلیق معاهده به دلیل برقرار شدن اصل

و قانون تازه ای در حقوق بین الملل

الف. انطفای صریح یا ضمنی به دلیل انعقاد معاهده بعدی:

طبیعی است که معاهده بعدی موجبات انقطاع و الغای معاهده قبلی را فراهم می سازد. بنابراین انقطاع و الغای معاهده قبلی، یا بصراحت در معاهده بعدی قید می گردد و یا آنکه بطور ضمنی از مفاد معاهده بعدی استنباط می شود.

الغای معاهده قبلی وقتی صریح است که در معاهده بعدی قیدی ذکر شده باشد که معاهده قبلی را ملغی می سازد. الغای معاهده قبلی وقتی

ضمنی است که در معاهده بعدی (که دارای مضمون مشترکی با معاهده قبلی است) مقرراتی وضع شده باشد که با مقررات معاهده قبلی متضاد باشد و نتوان متقابلاً هر دو معاهده را به موقع اجرا گذاشت.

در ماده ۵۹ معاهده وین - ۱۹۶۹ پیش بینی شده که لغو ضمنی ممکن است از مقررات معاهده بعدی و یا از نیت و اراده طرفهای عهد مستفاد گردد، و چون در معاهده، آئینی مقرر نگردیده است که برطبق آن یگانگی اراده و نیت کلیه متعاهدان (در معاهدات چند جانبه) باید به اتفاق آرا اعلام گردد، لهذا معاهده بعدی ممکن است با آنکه معاهده ای از جمله معاهدات بدون تشریفات باشد، معاهده قبلی را که معاهده ای با تمام تشریفات است، ملغی سازد.

اما در باب تعلیق معاهده باید گفت که تعلیق ضمنی و یا صریح معاهده نیز در معاهده وین - ۱۹۶۹ پیش بینی شده است. در ماده ۵۸ معاهده مذکور مقرر گردیده که در معاهدات چند جانبه ممکن است موافقتی بین دو یا چند طرف عهد برقرار گردد که معاهده و یا بعضی از مواد آن را معلق بگذارند؛ ولی بشرطی که در معاهده قبلی این حق را به طرفهای عهد واگذار کرده باشند. در صورتیکه در معاهده قبلی چنین قیدی بصراحت ذکر نشده باشد، تعلیق معاهده و یا تعلیق بعضی از مواد آن بشرطی ممکن است که ضرر و زیانی به سایر متعاهدان وارد نسازد و یا آنکه مغایر و متضاد با موضوع و یا با هدف معاهده قبلی نباشد. برطبق ماده ۵۸ متعاهدانی که برای تعلیق با هم توافق می نمایند موظفند نیت و اراده خود را برای انعقاد چنین توافقی به اطلاع سایر متعاهدان برسانند و بطور مشخص تعیین کنند که چه معاهده و یا چه مقرراتی از معاهده قبلی را در نظر دارند معلق بگذارند.

ب. ناسازگاری معاهده با اصل یا ناموس عرفی حقوق بین الملل عام^{۴۰}

برحسب ماده ۶۴ معاهده وین — ۱۹۶۹ بوجود آمدن ناموس آمرانه جدید در حقوق بین الملل عام — خواه عرفی باشد یا قراردادی — به هر ماده ای که با آن اصل و ناموس مغایرت داشته باشد، پایان می دهد. ماده ۶۴ همردیف ماده ۵۳ است که معاهداتی را که در زمان انعقاد با اصل و ناموس آمرانه حقوق بین الملل عام متضاد می باشد، باطل اعلام می نماید. برطبق ماده ۵۳، اصل و ناموس آمرانه حقوق بین الملل عام چنین تعریف می شود:

اصل و ناموسی است که از طرف مجموع کشورهای عضو جامعه^{۴۱} بین المللی بعنوان قاعده و اصلی که استثنا پذیر نیست و نمی توان به هیچ وجه از آن تخلف نمود و در آن تغییر و تبدیلی صورت نمی گیرد مگر بوسیله اصل و ناموس تازه حقوق بین الملل عام که باید دارای همان صفات و خصوصیات باشد، پذیرفته و برسمیت شناخته شده باشد.^{۴۲}

باید اضافه نمود که یک قاعده عرفی بعدی نیز ممکن است موجبات انطفای معاهده را فراهم سازد اما بشرطی که مفاد معاهده با قاعده عرفی جدید مغایر و متضاد باشد. در این باره نیز (چنانکه در مورد موضوع اصل و ناموس تازه حقوق بین الملل عام بیان شد) این قاعده کلی که «قانون بعدی لغوکننده قانون قبلی است»^{۴۳}، مبنای حقوقی و قضائی محسوب می شود. نهایتاً در پاره ای از موارد قاعده عرفی جدید فقط بعضی از مقررات معاهده را لغو می کند و تمامی معاهده را منطقی نمی سازد بلکه فقط آن را تغییر می دهد.

40. Jus Cogens

41. communauté

42. F. Capotorti, op. cit., p. 520.

43. Lex posterior derogat priori.

در بعضی از حالات، معاهده در اثر بوجود آمدن قاعده عرفی جدید منطقی نمی‌شود؛ برعکس، معاهده بیشتر به دلیل تغییر و تبدیل «محیط و فضای»^{۴۴} حقوقی و قضائی بین‌المللی که بقای آن برای اجرای مفاد معاهده لازم است، منطقی می‌گردد، و این فرضی است که با موضوع تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد بسیار نزدیک و مشابه است. نهایتاً در این فرض فقط تغییر و تبدیل «محیط و فضای» حقوقی و قضائی بین‌المللی در نظر است، نه تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد معاهده؛ چنانکه دولت فرانسه برای اثبات عدم صلاحیت دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه «آزمایشات هسته‌ای» (سال ۱۹۷۴) استدلال نمود که پیمان عام دآوری اجباری منعقد در سال ۱۹۲۸ «از زمان از بین رفتن جامعه ملل» — یعنی تغییر محیط و فضای حقوقی و قضائی بین‌المللی — متروک شده و مورد عمل قرار نگرفته است، در نتیجه پیمان عام مزبور دیگر آثاری را نمی‌تواند بوجود بیاورد، و نیز دولت ترکیه در قضیه «فلات قاره دریای اژه» (سال ۱۹۷۸) به همین ترتیب استدلال نموده است. تغییر «محیط و فضای» حقوقی و قضائی بین‌المللی بدفعات و در قضایای مختلف مورد استناد قرار گرفته است؛ لکن دیوان دادگستری بین‌المللی تاکنون این قضیه حقوقی را بصراحت حل و فصل نکرده است.^{۴۵}

۳. انطفاء و تعلیق معاهده در اثر بروز وقایع و آثار حقوقی

که در معاهده پیش‌بینی نشده است.

نکته قابل توجه در این موضوع عبارت از این است که از طرفی، نتایج بروز چنین وقایعی با اراده و خواست طرفهای عهد ارتباطی ندارد و از طرف دیگر، قواعد کلی که در معاهده وین — ۱۹۶۹ مقرر گردیده برای این قضیه حاکم و ناظر است. برطبق قواعد معاهده مزبور، بروز وقایع و آثار

44. environnement

45. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 276 et suiv. F. Capotorti, op. cit., p.p. 516-525.

حقوقی که در معاهده پیش بینی نشده، «علل و اسباب» انطفاء و یا تعلیق معاهده خوانده شده است و در مورد فیصله اختلافاتی از این قبیل، همان آئین خاص و سیستم معینی را که در مورد ابطال معاهدات به سبب عدم صحت و اعتبار اعمال می شود، برقرار ساخته است.

نتیجه بروز وقایعی که در معاهده پیش بینی نشده (بی آنکه اراده طرفهای عهد در آن دخالتی داشته باشد)، اجرا نشدن معاهده است. برطبق ماده ۶۱ معاهده وین هریک از متعاهدان حق دارد به دلیل ممکن نبودن قطعی اجرای مفاد معاهده، به آن پایان دهد. و اما اجرای معاهده وقتی غیرممکن است که «موضوع لازم برای اجرای معاهده بطور قطع یا از میان رفته و یا منهدم شده باشد». چنین وضعی در عمل نادرست است؛ ولی می توان در این باره مثالهایی را ذکر کرد از قبیل زیر آب رفتن جزیره، خشک شدن رودخانه، انهدام سدهای آب، از میان رفتن دستگاه تولید برق در اثر نیروی آب و غیره که در هریک از این صور، معاهده ای که مربوط به چنین موضوعاتی می باشد، دیگر قابل اجرا نیست. لکن بروز چنین وقایعی که مانع اجرای معاهده است، اگر موقتی باشد طبعاً موجب تعلیق معاهده می شود، نه انطفای آن.

حالت دیگری نیز ممکن است روی دهد و آن از بین رفتن شخصیت بین المللی متعاهدان در معاهدات دوجانبه است؛ یعنی اگر یکی از دو طرف کاملاً شخصیت بین المللی خود را از دست بدهد، طبیعی است که معاهده دیگر قابل اجرا نیست. نتایج چنین وضعی به قواعد جانشینی کشورها ارتباط دارد که در اینجا مورد بحث نیست.^{۴۶}

برای تکمیل مطلب باید ببینیم که در چه فروضی، قواعد حقوق بین الملل عام، اعلام رسمی فسخ معاهده و خروج از آن را اضافه بر آنچه تاکنون شرح دادیم برسمیت می شناسد؟ چرا که در واقع آنچه را تاکنون بیان کرده ایم بیشتر مربوط به این مطلب است که معاهده ممکن است یا

46. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 279.

برحسب قیود مندرج در آن و یا بموجب اتفاق رأی متعاهدان، منطقی و یا معلق گردد. اکنون باید دو علت و سبب دیگر را که دو فرض اساسی و مهم اعلان رسمی فسخ معاهده یا خروج از آن است و از طرف حقوق بین الملل عام نیز مجاز شناخته شده است، مورد مطالعه قرار دهیم:

۱. نقض عمدی مفاد مهم معاهده.

۲. تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد که موضوع اصلی این مقاله است.

مطلب نخست را باختصار شرح می دهیم؛ ولی مطلب دوم را در قسمت سوم مفصلاً مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

نقض عمدی مفاد مهم معاهده و یا اجرا نشدن معاهده
به علت خطای عمدی ارتكابی یکی از متعاهدان^{۴۷}

عدم اجرای غیرقانونی معاهده بنا به سوء نیت، در عین حال دو نوع مسئولیت را برای مرتکب ایجاد می نماید: یکی مسئولیت نقض مقررات خاص معاهده، و دیگری مسئولیت بین المللی مرتکب نقض عمدی از لحاظ نقض مقررات و شرایط خاص حقوق معاهدات.

از لحاظ مسئولیت نوع نخست، کشور ناقض عمدی عهد موظف به اجرای معاهده است و باید خسارات وارد بر متعاهدان دیگر را جبران نماید، و از لحاظ مسئولیت نوع دوم، کشوری که عمداً معاهده را اجرا نکرده است، مشکلات گوناگونی را از جهت حقوق معاهدات ایجاد می نماید که از همه مهمتر آشفتگی وضع معاهدات است؛ زیرا یکی از اصول ذاتی و اساسی حقوق معاهدات، اصل «وفای به عهد و احترام به قول» است و هرگاه این اصل مراعات نشود، طبعاً یا به معاهده پایان داده می شود و یا آنکه آن را تا زمانی که عمل نقض معاهده متوقف نشده باشد، به حال تعلیق دچار می سازد. علاوه بر این طرف متعاقدی که از نقض عهد متضرر شده است، حق دارد برحسب اصل دیگر حقوق بین الملل یعنی اصل «عمل مقابله به مثل»،

47. Nguyen Quoc Dinh, op. cit., p. 277. F. Capotorti, op. cit., p. 537 et suiv.

به عملی مشابه عمل ناقض عهد مبادرت ورزد و یا آنکه چون قواعد حقوق بین‌الملل نقض شده است، به عمل شدید غیرقانونی ولی مسالمت‌آمیزی^{۴۸} اقدام نماید و یا بعبارت دیگر از اجرای تعهدات و الزاماتی که برطبق معاهده بعهدہ گرفته است، خودداری ورزد. لکن در اینجا باید کمال احتیاط را مراعات کرد؛ چرا که بنا به تجربه ممکن است یکی از متعاهدان، معاهده را فقط از لحاظ قیود و شروطی که چندان مهم نیست نقض نماید تا بتواند به آن پایان دهد و یا معاهده‌ای را که نمی‌پسندد، به تعلیق دچار سازد. بنابراین باید متوجه این نکته بود که هر نقض عهدی قابل آن نیست که آن را با عمل مقابله به مثل و یا با عمل شدید غیرقانونی (ولی مسالمت‌آمیز) پاسخ گفت. به همین دلیل ماده ۶۰ معاهده وین - ۱۹۶۹ مقرر می‌نماید که نقض عهد باید مربوط به ذات و اساس یا یکی از مقررات اساسی و مهم معاهده باشد و در غیر این صورت همین قدر که طرف دیگر معاهده از اجرای وظایف خویش خودداری کند و اگر متضرر شده است مطالبه خسارت نماید، کفایت می‌کند.

در این باب رویه دیپلماسی متعددی مشاهده نمی‌شود؛ ولی از آنچه موجود است می‌توان راه حل متناسب و عقلانی معاهده وین را استنباط کرد. در این معاهده بنا به بند ب از جمله اول ماده ۵۶ مقرر شده است که حق اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده باید از «طبیعت و خصوصیت» خود معاهده مستفاد گردد (هر چند که این وضع را استثنائی قلمداد نموده است)؛ لکن در هر حال این قاعده فقط در باره معاهداتی قابل اجرا است که قید و شرط دیگری را برای انقضای معاهده ذکر نکرده باشد. در جمله دوم از ماده ۵۶ مقرر گردیده است که متعاهدی که در نظر دارد معاهده را منسوخ اعلام نموده و یا از آن خارج شود، موظف است نظر خود را یک سال قبل از اعلان رسمی، به سایر متعاهدان ابلاغ کند تا در ظرف این مدت، مذاکراتی بین متعاهدان روی دهد و در نتیجه اعلان رسمی فسخ و یا خروج از معاهده با توافق متعاهدان دیگر صورت پذیرد.

48. Représaille pacifique.

نتیجه قسمت اول و دوم

پس از آنکه معاهده، موافقتنامه و قرار بین المللی را تعریف کردیم و اصول و قواعد اساسی حاکم و ناظر بر آنها را توضیح دادیم و در قسمت دوم تغییرات، پایان و تعلیق معاهده را با ذکر دلایل و موجبات، تعریف و توصیف نمودیم، اکنون چون زمینه کلی و اساسی مطلب مورد مطالعه روشن است، باید به اصل موضوع که «تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در معاهدات و قرارهای بین المللی» است، پردازیم و این خود در حقیقت — چنانکه قبلاً اشاره شد — دنباله همین قسمت دوم است؛ لکن شرح و تفصیل بیشتری لازم دارد تا موقعیت موضوع در حقوق بین الملل و در عمل دیپلماسی امروزی معین و مشخص گردد و از زیاده رویها و یا تخلفات عامدانه عاقدان عهد جلوگیری بعمل آید و اجتماع بین المللی دچار هرج و مرج نشود.

۳.

تأثیر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در اعتبار معاهدات و در قرارهای بین المللی

یکی از مسائل اصلی در زمینه انطفای معاهده و خروج از آن مسئله تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده است که به آن به لفظ لاتینی قید و یا اصل «ربوس سیک استانتی بوس» می گویند به این معنی که هرگاه اوضاع و احوالی که مبنای عقد معاهده بوده بطور اساسی تغییر کند، ممکن است معاهده منعقد بنا به ابتکاری یکی از عاقدان ذینفع پایان یابد. به تعبیر دیگر بر حسب عقیده بعضی از دانشمندان حقوق و رویه های معمول، به هر وقت در اوضاع و احوال زمان عقد معاهده، موافقتنامه و قرار بین المللی

تغییری روی دهد، امکان دارد از موجبات انطفاء و الغای آنها محسوب گردد، یا بعبارت دیگر «موضوع مورد بحث یعنی قید، یا اصل و یا قاعده ربوس سیک استاتی بوس، عبارت از مسئله تغییر اوضاع و احوالی است که از جهت قراردادی و عقود، در اجتماع بین المللی بطور مسالمت آمیز روی می دهد».^{۴۹}

دانشمندان حقوق برای این باب اهمیت بسیاری قائل شده و در نتیجه به بحثهای مفصل و گوناگونی پرداخته اند که ذکر کلیه آنها از حوصله این مقاله خارج است؛ همین قدر باید اشاره کرد که حل و فصل تمام مسائل حیات اجتماعی بوسیله موازین حقوقی بخصوص در باره مسائل راجع به روابط بین المللی میسر نیست؛ چرا که «در هیچ زمینه ای بقدر روابط بین المللی، فیصله حقوقی و قضائی مسائل بسیار متعدد و گوناگونی که مطرح می شود، محدود نیست» و «اگر در نظم حقوق داخلی مهمترین مسائل بوسیله حقوق حل و فصل می شود، حقوق بین الملل قابلیت آن را ندارد که بتواند تعداد کثیری از مسائل حیاتی را که موجودیت کشورها به آنها بستگی دارد از لحاظ حقوقی و قضائی فیصله دهد».^{۵۰}

با این حال کنفرانس وین - ۱۹۶۹ نشان داد که اکثریت قابل ملاحظه ای از کشورها معتقدند که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده یکی از موجبات استثنائی انطفای معاهدات است که تا حدود معینی از طرف حقوق معتبر امروزی، قابل قبول شناخته شده است (ماده ۶۲ جمله اول معاهده وین - ۱۹۶۹). معذک معاهده مذکور - چنانکه بعداً بیان خواهد شد - مشکل را بطور کامل قطع و حل نکرده و شرایطی را قائل شده که در حقیقت برای حفظ جامعه بین المللی از اختلال حقوق قراردادی مقرر گردیده و همین امر مشکل دیگری را بر مشکل اصلی افزوده است که حل

49. Antonio Poch de Caviedes, De la clause «Rebus sic stantibus à la clause de révision dans les conventions internationales», Recueil des Cours, A.D.I., Tome 118, 1966, p.p. 110 et suiv.

50. J. B. Briely, «Règles générales du droit de la paix», Recueil des Cours, A.D.I., vol. 58, p.p. 216-217.

آن نیز آسان نیست؛ چون با در نظر گرفتن سلطه و حاکمیت کشورها چه مقام ذیصلاحیتی حق دارد درباره تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده قضاوت نماید و اگر دستگاه ذیصلاحیتی وجود نداشته باشد آیا خود متعاهدان حق دارند تغییر اوضاع و احوال را بالنفسه تشخیص داده و در صورت لزوم لغو معاهده را بطوریکجانبه اعلام نمایند؟

در دوران معاصر چون روابط اقتصادی و سیاسی بین المللی بسرعت متغیر و متحول می گردد، اعلام یکجانبه انطفاء و الغای معاهده برحسب قاعده و یا اصل «ربوس...» بسیار بچشم می خورد و بعلاوه چون بتدریج بر تعداد کشورهایی که استقلال یافته و سلطه و حاکمیت خود را می خواهند اعمال نمایند افزوده شده و می شود، طبعاً معاهدات دو جانبه در باب همکاریهای نظامی، دیپلماتیک، قضائی و اقتصادی که قبلاً منعقد گردیده با الغای یکجانبه و یا با مذاکره با طرف عهد روبرو گردیده است.

از سوی دیگر باید افزود که اغلب معاهدات اقتصادی و مالی و پولی که بر اصولی مبتنی بوده که امروزه دیگر مورد توجه و یا قبول کشورهای جهان سوم نیست (و آنها را با وضع کنونی خویش مغایر دانسته و از جمله موانع پیشرفت و رشد و توسعه خود تشخیص می دهند) یا لغو شده و یا آنکه با طرفهای معاهده بمنظور الغاء و یا تجدید نظر در آنها وارد مذاکره شده اند. به همین جهت قید و یا اصل ربوس... اهمیت تازه ای کسب کرده است که باید آن را بدقت مورد مطالعه قرار داد و اگر موجبات عدم ثبات وضع بین المللی عهود و قرارها را فراهم می سازد، مسلماً باید حدود معینی را درباره آن قائل شد.

بخش دوم

فصل اول

منشأ قاعدة «ربوس...» و تکامل آن در زمان

قبل از مطالعه خصوصیات قید و یا قاعده ربوس... و توضیح مفهوم روشن و مشخص آن، لازم است فعلاً بطور موقت تعریفی از آن بدست دهیم تا بتوانیم ریشه و مبدأ و همچنین تکامل آن را در زمان بیان نمائیم: یکی از دانشمندان معروف و متخصص حقوق قراردادی بین المللی به نام «شی ای»^{۵۱} قید و قاعده ربوس... را «اصلی می داند که برحسب آن، تغییر اساسی و واقعی اوضاع و احوالی که با در نظر گرفتن آن اوضاع و احوال معاهده ای منعقد شده است، امکان دارد به متروک شدن^{۵۲} معاهده منجر گردد و یا لاقلاً از نیروی الزام آور آن بکاهد»^{۵۳}.

پس از این تعریف موقتی اکنون باید تکامل قید، یا قاعده و یا اصل مزبور را که یکی از بنیادهای حقوقی و قضائی است مانند سایر بنیادهای مذکور در زمان — یعنی از لحاظ تاریخی — بررسی کنیم.

الف. منشأ و مبدأ قاعده

از قدیم الایام چه در یونان باستان و چه در روم قدیم و چه در سایر کشورها قاعده و قید مورد بحث از جمله قواعدی بشمار می آمد که ممکن بود بر قراردادهای منعقد بین اشخاص و یا اقوام، حاکم و ناظر باشد.

51. chailley

52. caducite

53. Lapradelle-Niboyet, Répertoire de D.I., supplément, p. 355, cité par De caviedes, op. cit., p.p. 145 et suiv.

در یونان باستان آئینی را در نظر گرفته بودند که بر طبق آن می توانستند قراردادهای منعقد را با تغییرات مهمتی که امکان داشت بعداً روی دهد، تلفیق نمایند. فی المثل پروفیسور «ردس لوب»^{۵۴} راهنمایی زیر را از قول «پولیبا»^{۵۵} که به اهالی اسپارت توصیه کرده است، ذکر می کند:

اگر اوضاع و احوال هنوز به همان ترتیب و صورتی که در زمان عقد اتحاد با اتولیاها^{۵۶} وجود داشته است، باقی مانده باشد، سیاست شما نباید از راه خود منحرف گردد؛ لکن اگر اوضاع و احوال مزبور بکلی زیر و رو شده باشد، عادلانه است که پیشنهادهایی را که به شما شده گویی امر جدیدی است و هنوز حلّ و فصل نشده، مورد مشورت قرار دهید.^{۵۷}

به همین دلیل در یونان باستان معاهدات صلح را فقط برای مدت معینی منعقد می ساختند تا در صورت لزوم، یعنی در صورت بروز حوادث غیر قابل پیش بینی در زمان عقد، بتوانند در آن معاهدات تجدید نظر کنند. در حقوق روم قدیم مقرراتی در باره امور غیر قابل پیش بینی در زمان عقد قرارداد و یا در زمان انعقاد معاهده بچشم می خورد و متونی نیز در دست است که بر طبق آن می توان قرارداد را — بخصوص اقتصادی — به دلیل آنکه اوضاع زمان عقد تغییر کرده است، فسخ و یا لغو نمود؛ برای مثال متنی از «افریکانوس»^{۵۸} در دست است که می نویسد:

هرگاه متعهد شدند که چیزی را به «تی توس»^{۵۹} مدیون هستند باید توجه داشته باشند که تنها در حالیکه همان وضع زمان تعهد باقی باشد باید آن چیز را به تی توس ادا کنند؛ ولی اگر تی توس به نفی بلد محکوم شده و یا آنکه بغلای کسی درآمده و یا ممنوعیتی داشته باشد، باید متوجه باشند که دیگر چیزی به وی پرداخت نشود، زیرا شرط زیر

54. Redslobs

55. Polybe

56. Etoliens

57. De Caviedes, op. cit., p. 146.

58. Africanus

59. Titus

را باید اساس قرارداد بدانند: اگر همه چیز به همان حال اولیه خود باقی مانده باشد.

متونی نیز از «سی سرون»^{۶۰} و «سهنک»^{۶۱} در دست است که نشان می دهد در روم قدیم، مفهومی مقدماتی از آنچه بعداً قاعده و یا قید ربوس... نامیده شده در حقوق آن زمان وجود داشته است.^{۶۲}

در قرون وسطی منشأ و مبدأ واقعی قید و یا قاعده مذکور را بعنوان اصلی از اصول خلقی و آدابی^{۶۳} در نوشته های مکتب گرایان^{۶۴} باید یافت؛ چنانکه «سن توماس داکن»^{۶۵} می نویسد:

وعدده دهنده به وعدده خود بی وفا نیست اگر وعدده خود را بدلیل آنکه اوضاع و احوال تغییر کرده است انجام ندهد.^{۶۶}

مفهوم «ربوس سیک استانتی بوس» از مکتب گرایان به علمای شرع مسیحی که در زمینه حقوقی و قضائی واضح حقیقی قاعده هستند، انتقال یافت.

در قرون قبل از انقلاب فرانسه برحسب شرع مسیحی،^{۶۷} نظریه عدم پیش بینی در حقوق و اقتصاد^{۶۸} خاصه نظریه عدم پیش بینی اقتصادی رواج داشت و در اختلافاتی که در باره اجرای قرارداد بروز می کرد، به آن نظریه استناد می شد. براساس نظریه مزبور، اگر در نتیجه حوادثی که پیش بینی نشده است، بدهکار به خسارات و زیانهای دچار شود که در نتیجه، قرارداد جاری غیرقابل اجرا گردد، بستانکار باید به سهم خود در قبال بدهکار متحمل خسارت شود. در بعضی از موارد نیز بدهکار را از اجرای قراردادی

60. Cicéron
61. Sénèque

۶۲. مأخذ قبلی. ص ۱۴۶.

63. Principes éthiques
64. Scolastique
65. St. Tomas d'Acquin

۶۶. مأخذ قبلی. ص ۱۴۶.

67. Le droit cononique
68. Le theorie de l'imprevision

که موجبات نابودی اقتصادی او را فراهم می ساخت، بنابراین اصل معاف می کردند:

هر چند پاره ای از اوضاع را به هیچ دلیلی نمی توان متزلزل ساخت، معذک اوضاع دیگری وجود دارند که باید درباره آنها انصاف و اعتدال را به دلیل جبر زمانه مراعات نمود.⁶⁹

و یکی دیگر از علمای آن زمان می نویسد:

باید همیشه متوجه بود که عمل و فعل حقوقی و قضائی و یا مقررات قرارداد با در نظر گرفتن تغییر نکردن اوضاع و احوال زمان انعقاد قرارداد منعقد شده است.⁷⁰

با تمام این احوال و با وجود استقبال از اصل «عدم پیش بینی حقوقی و قضائی»، معذک به نظر نمی رسد که در رویه های قضائی قبل از انقلاب فرانسه تجدید نظر در قرارداد را به دلیل تشدید شرایط تعهد قطعاً و صریحاً پذیرفته باشند. ولی باید گفت در آن ایام مفهوم قاعده یا قید مورد بحث در تمام اروپا مورد توجه قرار گرفت و «آبریکوس ژان نیلیس»⁷¹ که از حقوقدانان معروف وقت بود، مفهوم قاعده یا قید را قابل قبول دانسته و آن را در عقیده علمی بین المللی وارد ساخت. قدر مسلم آنکه قید یا عقیده علمی ربوس... از زمان مبدأ مذهبی و اخلاقی خود و پس از تصریح و تبیین قضائی شرع مسیحی وارد عدالت عامه یا حقوق معمولی شد؛ یعنی از طرفی وارد حقوق مدنی و از طرف دیگر وارد «حقوق کلیه مردم»⁷² یا حقوق بین الملل گردید.⁷³ عبارت بهتر قاعده ربوس... به سبب نفوذ مفسران قرون وسطی و در اثر اهمیت قابل ملاحظه ای که حقوق روم در قرون وسطی و در زمان رنسانس حائز بود، پس از آنکه در حقوق معمولی

69. Henri Roland, Locutions latines et adages du droit français contemporain, Tome 2, M à Z p.339.

70. Henri Roland, op. cit., p. 399.

71. Albericus Gentilis

72. droit des gens

73. De Caviedes, op. cit., p. 147.

پذیرفته شد به حقوق بین الملل نیز سرایت نمود و چنانکه گفتیم نخست «ژان تیلیس» قاعده ربوس... را مظهر قاعده قضائی عامی دانست که هم در حقوق خصوصی و هم در حقوق بین الملل قابل اجرا می باشد و سپس «گروسیوس»^{۷۴} که معروف به «والد حقوق بین الملل» است، این عقیده را بیان می نماید که قاعده ربوس... با موازین حقوق مدنی، نظیر و مشابه یکدیگرند؛ ولی اضافه می کند که اوضاع و احوال باید بطور اساسی متغیر شده باشد تا بتوان قاعده ربوس... را اعمال نمود. قاعده مزبور وقتی قابل اجرا است که وقایع و شرایطی که موجب عقد قرارداد بوده است، کاملاً تغییر کرده باشد.^{۷۵}

اما «واتل»^{۷۶} واضح نظریه تازه قید ضمنی^{۷۷} معتقد است که قید مزبور در هر موافقتنامه ای وجود دارد چنانکه می نویسد:

هر موافقتنامه ای را می توان لغو نمود هرگاه اوضاع و احوالی که در زمان انعقاد، حائز اهمیت اساسی بوده است، دیگر وجود نداشته باشد، و مسلماً کلیه موافقتنامه ها با این شرط ضمنی منعقد می گردد؛ زیرا طرفهای عقد رسماً مفاد آن را محض وجود اوضاعی می پذیرند که برای آنان حائز اهمیت اساسی است و شرط بقای قرار بشمار می آید.^{۷۸}

واتل در پایان توضیحات خود می نویسد که قاعده ربوس... با قواعد عدالت عامه و قواعد حقوقی و قضائی عام مطابق دارد به نحوی که هم در حقوق داخلی و هم در حقوق خارجی قابل اعمال و اجرا می باشد و اضافه می کند:

حتی قانونی که حاکم و ناظر بر بعضی از امور است قابل اعمال و اجرا نخواهد بود مگر آنکه آن امور به حال نخستین خویش باقی مانده

74. Grotius

75. De jure belli ac pacis, I. II chap. 16, Parag. 15.

76. Vattel

77. clause tacite

78. Van Bogaret, Le sens de la clause «Rebus sic stantibus» dans le Droit des gens actuel, Revue Générale de Droit international, 1966, p.p. 52 et suiv.

در همان ایام حقوقدان معروفی به نام «بن کرشواک»^{۸۰} قاعدهٔ ربوس... را شدیداً مردود اعلام نموده است؛ زیرا آن را برای حقوق قراردادی خطرناک می‌داند به این دلیل که نتایج و آثار قاعدهٔ «وفای به عهد و احترام به قول» را بکلی از میان می‌برد و می‌نویسد چنانچه اوضاع و احوالی که موجب انعقاد معاهده بوده است و طرفهای معاهده محض وجود آن اوضاع و احوال با هم موافقت کرده‌اند تغییر کند، این امر به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد که بطور یکجانبه آن معاهده را رسماً منسوخ اعلام نمایند؛ برعکس، باید متعاهدان با هم موافقت کنند که در آن معاهده تجدید نظر نمایند. معاهده وقتی ممکن است بطور یکجانبه فسخ شود که در خود معاهده «شرط تجدید نظر در معاهده در موقع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد» قید شده باشد.^{۸۱}

حقوقدان دیگری به نام «ریشارزوخ»^{۸۲} نظر دیگری دارد و قاعدهٔ ربوس... را محصول «حق بقای» کشورها^{۸۳} می‌داند به این معنی که هر وقت بر طبق معاهده‌ای حیات کشوری به سبب تغییر اوضاع و احوال زمان عقد مورد تهدید قرار گیرد، آن کشور حق دارد فسخ معاهده را رسماً اعلان نماید و در غیر این حال باید تجدید نظر در معاهده با موافقت متعاهدان صورت پذیر گردد.^{۸۴}

چنانکه مشاهده می‌شود حقوقدانان این دوره از تاریخ در بارهٔ معنی و طرز اجرای قید یا قاعدهٔ ربوس... با هم اختلاف نظر بسیار دارند.

79. Vattel, Le droit des gens..., I. II., chap. 17 Parag. 296.

80. Bynkershoek

81. Van Bogaret, R.G.D.I., 1966 p. 53.

82. Richard Zouch

83. droit de conservation

84. Van Bogaret, op. cit., p. 54.

ب. تفسیر قاعده در قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم نظریه‌ای که بر طبق آن قید و قاعدهٔ ربوس ... قیدی ضمنی است (واتل) از طرف بسیاری از حقوقدانان زمان مورد قبول قرار گرفته و هریک به نحوی آن را تفسیر و توجیه نموده‌اند؛ چنانکه «مرتانس»^{۸۵} معتقد است که هرگاه معاهده‌ای ضرر غیر قابل جبرانی را باعث شود کشور متضرر حق فسخ معاهده را دارا می‌باشد. یکی دیگر از حقوقدانان آن قرن «کلوبر»^{۸۶} معتقد است که قید مذکور وقتی قابل استناد است که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، مبانی وجودی معاهده را متزلزل و مختل سازد. اما «هفتر»^{۸۷} می‌گوید: وقتی تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قیود اصلی معاهده را سست کند، می‌توان در بارهٔ اصل «وفای به عهد و احترام به قول» استثنائی را قائل شد. نهایتاً مقرراتی که از جملهٔ قیود اصلی معاهده محسوب نمی‌شود و حائز اهمیت درجهٔ دومی می‌باشد، قابلیت آن را ندارد که اصل وفای به عهد ... به موقع اجرا گذاشته نشود و برحسب قاعدهٔ ربوس ... فسخ معاهده را اعلام نمایند.

حقوقدان دیگری به نام «ریوبه»^{۸۸} اظهار نظر می‌کند که قید ربوس ... از جملهٔ آن مفاهیم حقوقی است که به آنها «فرض قانونی»^{۸۹} می‌گویند و در عمل در مورد حق بقای کشور قابل اجرا است؛ چون معاهده‌ای که حیات کشوری را تهدید نماید، باید لغو گردد.^{۹۰}

چنانکه ملاحظه می‌شود در قرن نوزدهم بین عقاید حقوقدانان هماهنگی نسبی وجود دارد و در حقیقت وجود قاعدهٔ ربوس ... مورد تردید قرار نگرفته است؛ نهایتاً اگر اختلافاتی بین نظریه‌های آنان دیده می‌شود،

85. Martens

86. Klüber

87. Hefter

88. Rivier

89. Concept Fictif

90. Van Bogaret, op. cit., p. 55.

بیشتر از لحاظ تفسیر و توضیح نظری در بارهٔ قید مذکور است. اما باید گفت رویه‌های عملی و معمولاً به دیپلماسی، هماهنگی و یکنواختی عقاید و نظریه‌های دانشمندان حقوق را دارا نیست؛ زیرا قید و قاعدهٔ مذکور از جهات گوناگون به موقع عمل گذاشته شده است؛ به این معنی که مصونیت معاهدات از هر تعرضی (یعنی اصل وفای به عهد و احترام به قول) با آنکه قاعده‌ای بدون استثنا شناخته نشده و در اغلب موارد انقطاع رابطهٔ قراردادی به دلیل از میان رفتن ارادهٔ متعاقدان پذیرفته شده است، معذک اغلب و اکثر دولتها تجدید نظر در معاهده را مرجح دانسته و با اعلان رسمی فسخ یکجانبهٔ معاهده شدیداً مخالفت نموده‌اند.

آنچه بطور کلی از رویه و عمل در قرن نوزدهم مستفاد می‌گردد این است که دولتها قید و قاعدهٔ ربوس... را قابل اعمال شناخته‌اند لکن مشروط بر اینکه موجبات وجودی معاهده و قرار از میان رفته و یا آنکه اوضاع و احوال زمان عقد به نحوی تغییر کرده باشد که متعاقدان، ابقای آن را دیگر لازم تشخیص ندهند؛ چنانکه در موضوع پُرتکل لندن مورخ ۱۷ ژانویهٔ ۱۸۳۱ (که مربوط به استقلال کشور بلژیک است)، می‌توان گفت که آن پُرتکل مفاهیم قابل ملاحظه‌ای را از لحاظ نوع اجرای قاعدهٔ ربوس... حائز می‌باشد. نخست آنکه کلیهٔ متعاهدان قرارداد وین مورخ ۹ ژوئن ۱۸۱۵ اجتماع کرده و با تجدید نظر در آن قرارداد موافقت نموده‌اند؛ در ثانی متعاقدان متفقاً معتقد بودند که قرار سابق به سبب تغییر اساسی اوضاع و احوال زمان عقد، دلیل وجودی خود را از دست داده است و در نتیجه با ارادهٔ متوافق متعاقدان مطابقت ندارد. بنابراین بر طبق پُرتکل لندن، قید ربوس... یکجانبه اعلام نشده و تجدید نظر در معاهده با توافق کلیهٔ متعاقدان صورت گرفته است.^{۹۱} اما اعلان رسمی فسخ یکجانبهٔ قرار در بارهٔ معاهدهٔ پاریس مورخ ۱۸۵۶ (راجع به بیطرفی^{۹۲} دریای سیاه) از طرف متعاهدان دیگر معاهده پذیرفته نشد و فسخ یکجانبه را بکلی مردود اعلام

91. Van Bogaret, op. cit., p. 56.

92. neutralité

نمودند.

سرانجام در سال ۱۸۷۱ کنفرانسی در لندن تشکیل گردید که در نتیجه معاهده پاریس — ۱۸۵۶ مورد تجدید نظر قرار گرفت. در اینجا لازم به تذکر است که هر چند فسخ یکجانبه قرار را در پرتکل لندن محکوم کرده اند، معذک نباید فراموش کرد که انواع و اقسام فسخ یکجانبه معاهده غیرقانونی اعلام نشده است؛ چرا که اگر چند دولتی فسخ یکجانبه را مردود بدانند، دلیل بر این نیست که سایر دولتها نیز همین قاعده را پذیرفته و در باره آن قائل به عمومیت شده باشند.

قید و قاعده ربوس ... در رویه های قضائی نیز قابل قبول شناخته شده است؛ چنانکه محکمه فدرال سویس در سال ۱۸۸۲ در این باب رأیی صادر کرده که مختصر آن این است:

شکی وجود ندارد که معاهده ممکن است بطور یکجانبه توسط طرفی که تعهدی را بعهده گرفته است، فسخ گردد ولی بشرطی که ادامه اجرای مقررات آن با منافع حیاتی طرف عهد بعنوان جامعه ای مستقل و یا با هدفهای اساسی وی مغایر و متباین باشد و یا آنکه در اوضاع و احوالی که برحسب حاجات متعاهدان در زمان انعقاد معاهده شرط ضمنی معاهده محسوب می شده است، تغییرات و تحولاتی بوجود آمده باشد.^{۹۳}

همچنین می توان قضیه «هوپر. ث. اتازونی»^{۹۴} را بعنوان مثال دیگری از رویه های قضائی ذکر کرد. در این قضیه دیوان قضائی ایالات متحده امریکای شمالی^{۹۵} بنوبه خود حقانیت ختم موافقتنامه را در زمانی که اوضاع و احوالی که مبنای آن بوده است تغییر کرده، برسمیت شناخته است.^{۹۶}

93. Ch. Rousseau, Principes Géréaux du D.I.P. 1944, p. 592.

94. Hooper C. Etats-Unis.

95. La Court of Claims.

96. A. McNair, La terminaison et la dissolution des traités, Recueil des Cours de l'A.D.I., 1928, T. II., p. 471.

پ. تفسیر قید و قاعده در قرن بیستم

امروز قاعده و قید ربوس ... — چنانکه قبلاً اشاره شد — بسیار طرف توجه قرار گرفته و بیش از پیش فعلیت قابل ملاحظه ای کسب کرده است؛ زیرا مسئله و مشکل مهمی را چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین الملل مطرح می سازد که عبارت از مباینت و مغایرتی است که با اصل دیگر حقوقی، یعنی با اصل وفای به عهد و احترام به قول دارا می باشد، چرا که اگر «اوضاع و احوال زمان عقد» تغییر کرده باشد، چگونه می توان هنگامی که «همه چیز به حال خود باقی نمانده باشد»، از عهده تعهدات برآمد. همین مباینت و مغایرت بین دو اصل مذکور موجب آن است که حتی در حقوق داخلی نیز میان راه حل حقوق خصوصی و راه حل حقوق اداری اختلاف مشاهده می شود:

در حقوق خصوصی، دیوان عالی کشور فرانسه برای حفظ روابط و مناسبات حقوقی و قضائی، اصل «قابل فسخ نبودن قرارداد را مگر با توافق طرفهای عقد و یا به حکم قانون» همواره مراعات کرده است؛ ولی قوانین سی ام سپتامبر ۱۹۵۳ (راجع به اجازه در امور تجاری) و قانون یازدهم مارس ۱۹۵۷ (راجع به مالکیت آثار ادبی و هنری) و سرانجام قانون یازدهم ژوئیه ۱۹۷۵ (راجع به نتایج طلاق)، تجدید نظر قضائی در قرارداد و یا فسخ آن را اجازه داده است.^{۹۷}

اما در حقوق اداری، نظریه خاصی در موضوع مورد بحث بیان شده که مبتنی بر اساس «الزامات خدمات عمومی»^{۹۸} است. بنا به این نظریه هرگاه تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قرارداد اسباب خسران طرف قرارداد را به نحوی فراهم سازد که از حدود متعارف قراردادی خارج باشد و طرف عقد طبعاً نتواند از عهده تعهدات خود برآید و در نتیجه خدمات عمومی که

97. Henri Roland, op. cit., Tome 2 - M. à Z. - p. 401.

98. Service public

تعطیل پذیر نیست، معطل بماند، متصدیان خدمات عمومی ناچارند با دیگری قرارداد جدیدی منعقد سازند و این قرارداد جدید مسلماً با شرایط روز موافقت خواهد داشت؛ یعنی برطبق شرایطی منعقد می گردد که متعهد نخستین نتوانسته است از عهده انجام دادن آن تعهدات برآید. بنابراین شایسته خواهد بود که در باره متعهد نخستین ارفاق قابل ملاحظه ای قائل گردند تا خدمات عمومی تعطیل نشود. در حقوق اداری این نظریه از رأی شورای دولتی مورخ ۲۴ مارس ۱۹۱۶ در باره گاز شهر «بور دو» سرچشمه می گیرد^{۹۹} و از آن بعد نیز در قضایای متعدد مورد عمل قرار گرفته و شرایط و نتایج آن بیش از پیش روشن و مشخص شده است.

در نتیجه مشاهده می شود که در حقوق خصوصی و حقوق اداری، موضوع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد قرارداد به دو طرز مختلف تلقی گردیده است؛ چرا که در حقوق خصوصی می توان در قرارداد با توافق متعاقدان و یا به حکم قانون تجدید نظر کرد؛ در حالیکه در حقوق اداری، ضرر و زیان طرف قرارداد مورد توجه قرار می گیرد و اغلب به تقسیم خسارات و یا به فسخ قرارداد منجر می شود. بنابراین می توان گفت که قاعده ربوس... بیش از پیش، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، نه تنها در حقوق داخلی بلکه بخصوص در حقوق بین الملل مورد بررسی و بحث و دقت قرار داشته و دارد.

از این گذشته قاعده ربوس... را در بسیاری از اوقات در متن خود معاهده مقرر می دارند؛ یعنی در هنگام عقد معاهده پیش بینی می کنند که در چه مواردی ممکن است از نظر حقوقی و قضائی، رسماً فسخ معاهده را اعلان نمایند، و در بسیاری از موارد جنبه سیاسی بیشتری را (تا جنبه اقتصادی) در باره قید قاعده مذکور در معاهده در نظر می گیرند؛ چنانکه در کنفرانس لاهه سال ۱۸۹۹ از طرف بعضی از نمایندگان اظهار شد:

معاهدات چیزی غیر از مظهر موقتی روابط عارضی و اتفاقی و زود گذر

99. Henri Roland, op. cit., p. 402 - Gaz de Bordeaux, 24 mars 1916.

بین نیروهای ملی نیست و تا زمانی که اوضاع و شرایط سیاسی که موجبات انعقاد معاهده را فراهم ساخته تغییر نکرده است، آزادی عمل متعاهدان محدود و مقید می باشد و آنان را به اجرای مقررات عهد موظف می سازد.

لکن باید دانست که همین قید و قاعده (چه آن را قیدی ضمنی و یا قاعده ای عینی بدانیم) در مقابل قاعده اساسی وفای به عهد و احترام به قول قرار می گیرد.

البته نمی توان در این باره تردید داشت که قاعده «وفای به عهد...» در حقوق بین الملل — خاصه در حقوق معاهدات — حائز ارزش بسیاری است؛ زیرا از جمله اهم منابع قواعد حقوق بین الملل قراردادی محسوب می شود و اگر اصل مصونیت معاهدات مراعات نگردد، تعادل حقوقی و قضائی جامعه بین المللی که از واجبات حیات آن جامعه است، از میان می رود و اختلال شدیدی در آن روی می دهد.

نکته ای را که در اینجا باید متذکر شد این است که اصل وفای به عهد... از زمان بسیار قدیم وجود داشته است؛ در صورتیکه عقیده علمی^{۱۰۰} ربوس... بتدریج بوجود آمده و تکمیل شده و حاصل تکامل تاریخی و حقوقی نسبتاً جدیدی است. دلیل آنهم روشن است: این قاعده در جامعه ای می تواند نشو و نما کند که در آن عدالت و انصاف بیشتری رواج داشته و قواعد حقوقی عمیق تر و منصفانه تری وضع شده باشد. اما با وجود اینکه قاعده و اصل وفای به عهد... بسیار قدیمی تر است، لهذا در جامعه ای وضع گردیده که حقوق هنوز بطور قابل ملاحظه ای تکامل نیافته و حاجتی به حقوق عمیق تر و دقیق تری نداشته است.^{۱۰۱}

اما باید توجه داشت که قاعده ربوس... که نقطه مقابل قاعده وفای به عهد... است، عمل و خدمت بسیار مفیدی در جامعه بین المللی انجام می دهد که سخت قابل ملاحظه است؛ چون در حقیقت قاعده ای

100. doctrine

101. De caviedes, op. cit., p.p. 147-148.

است که برطبق آن می توان فسخ معاهده ای را در هنگامیکه شرایط و اوضاعی که از موجبات انعقاد آن معاهده بوده، بطور اساسی تغییر کرده است، اعلان نمود. به همین دلیل اجرای قاعده ربوس... — آنهم بطور منصفانه و عادلانه — از جمله خدمات و اعمال حقوقی و قضائی بشمار می آید که باعث تحوّل حیات جامعه بین المللی است و موجبات تجدید و بهبودی قواعد حقوقی و قضائی آن جامعه را فراهم می سازد؛ چرا که در بسیاری از موارد قواعد و مقرراتی را که دیگر با واقعیت امور زمانه وفق نمی دهد، به نحو مفیدی مورد تجدید نظر قرار می دهد.

بنا بر آنچه گفته شد قاعده وفای به عهد... و قاعده ربوس... دو عامل اساسی بوجود آمدن حقوقی مؤثر و کافی می باشد که در عین حال نیز منصفانه و معتدل است زیرا قاعده وفای به عهد... تعادل و ثبات حقوقی و قضائی روابط بین کشور را (که مبتنی بر معاهدات است) تضمین می نماید و در مقابل، قاعده ربوس... هر وقت که اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده تغییر کرده و در نتیجه بین قواعد حقوقی مندرج در معاهده و روابط بین المللی که آن قواعد باید بر آنها حاکم باشد، اختلاف و تباین و عدم تعادل بوجود آمده باشد، حقوق قراردادی بین المللی را با اوضاع و احوال روز مطابقت می دهد.^{۱۰۲}

مشکل نهائی اجرای قاعده ربوس... در این امر است که در بسیاری از موارد ممکن است فسخ معاهده از طرف یکی از عاقدان بطور یکجانبه اعلان گردد؛ زیرا از طرفی بنا به رسمی که از قدیم معمول بوده است، هریک از عاقدان می تواند بی آنکه قبلاً توافق عاقدان دیگر را جلب کند، معاهده را بطور یکجانبه منسوخ یا متروک اعلام نماید، و از طرف دیگر چون هنوز در حقوق بین الملل عمومی، کنترل و نظارت قضائی واقعی وجود ندارد و هیچ مقامی نمی تواند در این قبیل امور دخالت نموده و فسخ یکجانبه برخلاف حق را معین و مشخص سازد، طبعاً کشور عاقدی که

102. De caviedes, op. cit., p.p. 130 et suiv.

بخواهد از بار تعهدات خود شانه خالی کند، می تواند قاعده مذکور را دستاویز قرار دهد و از هر جهت مشکلاتی را در اجتماع بین المللی ایجاد نماید.

با وجود مشکلی که بیان شد، قاعده ربوس... باز در واقع و در عمل خدمت ثمر بخشی را در باره وفق دادن حقوق بین الملل قراردادی با وضع واقعی زمانه (یعنی تجدید نظر در معاهده) انجام می دهد؛ لکن این خدمت بشرطی مفید فایده است که محیط دایره عمل آن دقیقاً مشخص باشد. بنابراین لازم می آید که نخست، اعمال و اقدامات دیپلماسی و رویه های قضائی بین المللی و سپس تفسیر و تعبیر دانشمندان حقوق را (البته در فصلی جداگانه) بررسی کنیم تا بتوانیم قاعده مذکور را بطور نسبتاً دقیق بشناسیم و مقامی را که در حقوق بین الملل امروزی دارا می باشد، تعیین نمائیم.

اعمال و اقدامات دیپلماسی و رویه های قضائی بین المللی

با آنکه در عقاید علمی حقوقدانان اختلاف بسیار مشاهده می شود (چنانکه بعداً شرح خواهیم داد)، معذک در عمل و در رویه دیپلماسی قرن بیستم قضایای متعددی وجود دارد که در باره آنها به قاعده ربوس... استناد شده است.^{۱۰۳}

الف. عمل و رویه دیپلماسی قبل از جنگ جهانی دوم^{۱۰۴}

۱.

در آغاز قرن بیستم کشور اتریش - هنگری طی یادداشتی رسمی که در روز پنجم اکتبر ۱۹۰۸ برای کشورهای اروپائی ارسال داشت، رسماً به اطلاع رسانید که ماده ۲۵ معاهده برلن - ۱۸۷۸ را به موقع اجرا نخواهد

103. Van Bogaret, R.G.D.I.P., 1966, P.P. 63 et suiv.

۱۰۴. مطالب این قسمت از مقاله «وان بوگاره» در مجله عام حقوق بین الملل ترجمه و اقتباس شده است.

گذاشت؛ زیرا به سبب تغییرات سیاسی در بالکان که زائیده انقلاب ترکیه است، نمی‌تواند ایالات «بوسنی - هرزه‌گووین»^{۱۰۵} را اداره کند و در صورتیکه نتواند حق سلطه و حاکمیت خود را اِعمال نماید، طبعاً از عهده وظیفه‌ای که به این کشور محول شده است، برنمی‌آید. کشورهای اروپائی با وجود مخالفت روسیه، سرانجام فسخ یکجانبه معاهده را پذیرفتند.

۲.

اعلامیه مورخ پنجم اکتبر ۱۹۰۸ راجع به استقلال بلغارستان، مثال دیگری از اجرای قاعده ربوس... است. در ماده اول معاهده برلن قید شده بود که بلغارستان از جمله کشورهای «فرمانبردار»^{۱۰۶} ترکیه بشمار می‌آید؛ لکن در اعلامیه استقلال، این قید معاهده برلن به دلیل رشد کامل بلغارستان که موجبات استقرار سلطه و حاکمیت آن کشور را فراهم می‌آورد، بطور یکجانبه فسخ گردید. سرانجام در معاهده منعقد بین بلغارستان و ترکیه به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۰۹ این وضع جدید برسمیت شناخته شد.

۳.

روز سوم نوامبر ۱۹۱۳ بین چین و روسیه معاهده‌ای راجع به شناسائی استقلال مغولستان خارجی منعقد شده بود که برطبق آن حق حاکمیت^{۱۰۷} بر مغولستان خارجی به دولت چین واگذار گردیده بود و این وضع با موافقتنامه هفتم ژوئن ۱۹۱۵ تأیید شد؛ لکن روز ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹ دولت چین معاهده را به دلیل آنکه اوضاع و احوال سیاسی در اثر انقلاب روسیه بکلی تغییر کرده است، بطوریکجانبه منسوخ اعلان نمود. روسیه اعتراض کرد و عاقبت موفق شد روز پنجم نوامبر ۱۹۲۱ معاهده‌ای با دولت مغولستان منعقد سازد.

105. Bosni-Herzégovine

106. vassal

107. suzeraineté

موضوع قابل توجهی که در اینجا باید ذکر شود موضوع لغو «حق قضاوت کنسولی»^{۱۰۸} است. حق قضاوت کنسولی به دو صورت لغو شد: یکی با استناد به قاعده ربوس... و دیگری بعلمی که با قاعده مزبور ارتباطی ندارد؛ مثلاً درباره رومانی، صربستان، بلغارستان و یونان، «کاپیتولاسیون» به دلیل استقلال آن کشورها ملغی گردید و در مورد کشورهای الجزایر، سوریه، لبنان، حبشه، لیبی و زنگبار به جهات مختلف از قبیل الحاق به کشورهای دیگر، تحت حمایتی و یا «نماینده‌گی جامعه ملل»^{۱۰۹} حق مزبور از میان برداشته شد. اما درباره کشورهای دیگر قاعده ربوس... بشرح زیر مبنای لغو حق قضاوت کنسولی شد:

اولاً: دولت عثمانی در سالهای پس از انقلاب ۱۹۰۸ و بخصوص در سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۴ به کشورهای دیگر اعلام نمود که معاهدات مربوط به کاپیتولاسیون منسوخ و متروک است؛ زیرا اوضاع و احوال آن کشور به سبب انقلاب بکلی تغییر کرده است به نحوی که نمی توان دیگر آن معاهدات را مفید فایده ای دانست، و تصمیم خود را برای لغو حق قضاوت کنسولی رسماً اعلان کرد. نخستین کشوری که با انعقاد معاهده، تصمیم دولت عثمانی را پذیرفت، کشور اتریش بود که روز ۲۶ فوریه ۱۹۰۹ معاهده ای در این زمینه منعقد ساخت و سپس کشور ایتالیا در سال ۱۹۱۲ معاهده ای با دولت عثمانی در موضوع لغو حق مزبور منعقد و تصویب نمود. لکن بطور کلی لغو قطعی و کامل رژیم حق قضاوت کنسولی با ماده ۲۸ معاهده «لوزان» مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ که با ترکیه انعقاد یافت، صورت انجام پذیرفت.

ثانیاً: لغو حق مزبور در کشور چین دارای تکاملی تقریباً شبیه به

108. capitulation

109. mandat de la S.D.N.

دولت ترکیه است: قبل از اولین جنگ جهانی، موافقتنامه هائی منعقد گردید که برطبق آنها لغو حق قضاوت کنسولی علی الاصول پذیرفته شد؛ ولی بشرطی که رژیم قضائی چین قابل تطبیق با سایر رژیمهای قضائی باشد. قرار تجارتنی چین و انگلستان در ۱۹۰۲ و معاهده تجارتنی چین و ایالات متحده امریکای شکالی در ۱۹۰۳ حاکی از این مطلب است. در کنفرانس دریائی واشنگتن (۱۹۲۲) موضوع مجدداً مورد بحث قرار گرفت؛ ولی تصمیم قطعی در این باب گرفته نشد. سرانجام دولت انگلستان در تذکاریه (مموراندم) هجدهم دسامبر ۱۹۲۶ موافقت خود را با لغو حق قضاوت کنسولی اعلام نمود. اما چون کشور چین بطور یکجانبه معاهده چین و بلژیک را فسخ کرده بود، دولت بلژیک بناچار روز ۲۲ نوامبر ۱۹۲۸ معاهده دیگری با چین منعقد ساخت و در آن با لغو حق قضاوت کنسولی موافقت نمود. معاهدات دیگری نیز (به این دلیل که اوضاع و احوال سیاسی پس از جنگ جهانی تغییر کرده و دولت چین استقلال کامل خود را بازیافته است) با کشورهای اروپائی مانند اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و دانمارک منعقد شد و برطبق آن معاهدات، حق قضاوت کنسولی ملغی گردید.

نالتاً: در سایر کشورهائی که حق قضاوت کنسولی معمول بود، اغلب و اکثر با اعلان یکجانبه دولتهای ذینفع لغو گردید.
نکته قابل توجهی را که باید متذکر شد این است که لغو رژیم مزبور در یک کنفرانس عمومی کشورها صورت نگرفته است؛ برعکس، با انعقاد معاهدات دو جانبه و بر مبنای قاعده ریوس... الغای رژیم کاپیتولاسیون مورد قبول متعاقدان قرار گرفته است.

۵.

تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده از طرف دولت نروژ در سال ۱۹۲۲ بمنظور فسخ بعضی از قیود معاهده مورخ دوم نوامبر ۱۹۰۷ مورد استناد قرار گرفت. در معاهده ۱۹۰۷، دول آلمان، انگلستان، فرانسه و روسیه

استقلال نروژ را تضمین کرده بودند (ماده دوم)؛ ولی در باره آن دولت این حق را قائل نشده بودند که به اختیار خود سرزمینهایی را به دول دیگر واگذار نماید.

دولت نروژ در سال ۱۹۲۲ معتقد بود که این ماده (یعنی نداشتن اختیار در واگذاری سرزمین) به سبب اوضاع و احوال جدیدی که در دریای بالتیک روی داده است، باید قاعده‌ای متروکه محسوب شود؛ زیرا از طرفی فنلاند کشور مستقلی شده و دولت روسیه قسمت قابل ملاحظه‌ای از سرزمینهای خود در طول سواحل بالتیک را از دست داده است و از طرف دیگر، معاهده ورسای و جامعه ملل بقدر کفایت تمامیت ارضی کشورها را تضمین کرده‌اند؛ بنابراین دولت نروژ معاهده ۱۹۰۷ را بطور یکجانبه منسوخ اعلام نمود. با آنکه معاهده بطور یکجانبه فسخ شده بود، معذک بعضی از عاقدان معاهده مذکور توافق خود را با نظر نروژ بوسیله یادداشت رسمی دیپلماتیک روز هشتم ژانویه ۱۹۲۴ بیان کردند و دولت روسیه هم با آن موافقت نمود.

ب. عمل وروته دیپلماسی بعد از جنگ جهانی دوم

۰.۱

قاعده ربوس ... بعد از جنگ جهانی دوم نیز به موقع اجرا گذاشته شده است؛ چنانکه در سال ۱۹۵۵ کشور ویتنام چندین بار اعلام نمود که تغییر نظم سیاسی کشور، موجبات متروک شدن قرارهایی را که سابقاً منعقد گردیده فراهم ساخته است. معاون سیاسی وزارت امور خارجه فرانسه قاعده الغای معاهدات را به دلیل تغییر اوضاع و احوال تأیید نمود؛ ولی اعمال یکجانبه قاعده را بکلی مردود دانست.

۰.۲

قاعده ربوس ... در اعلامیه مشترک فرانسه و مراکش مورخ دوم مارس ۱۹۵۶ که به مناسبت شناسائی رسمی استقلال کشور اخیرالذکر به

امضا رسید، تأیید گردیده است. امضا کنندگان اعلامیه برسمیت شناخته‌اند که معاهده شهر «فاس» مورخ سی ام مارس ۱۹۱۲ با الزامات اوضاع معاصر مطابقت ندارد و در نتیجه قابل آن نیست که مسائل راجع به روابط فرانسه و مراکش را حلّ و فصل نماید.^{۱۱۰} همچنین در قضیه «بیروت»، دولت تونس به قاعده تغییر اوضاع و احوال زمان عقد معاهده استناد نموده است^{۱۱۱} و اخیراً نیز دولت فرانسه در موقع خروج از «اوتان»^{۱۱۲} به تغییر اوضاع و احوال توسّل جسته است.^{۱۱۳}

۳.

بسیاری از کشورهای جدید پس از حصول استقلال اعلام نمودند که معاهداتی را که قبل از تأسیس کشور جدید منعقد گردیده است به دلیل تغییر سلطه و حاکمیت معتبر نمی‌شناسند و به آنها ترتیب اثر نمی‌دهند؛ چنانکه نماینده دولت الجزایر (خلالی) در ششمین کمیسیون مجمع عمومی ملل متحد روز شانزدهم اکتبر ۱۹۶۲ صریحاً معتبر نبودن معاهدات منعقد قبل از استقلال را به اطلاع رسانید.^{۱۱۴} کشور «هوت ولتا» نیز همین رویه را اتخاذ نمود و معتبر نبودن کلیه معاهداتی را که دولت فرانسه قبل از استقلال کشور منعقد ساخته بود (باستثنای چهار موافقتنامه ژنو - ۱۹۴۹ راجع به حمایت از زیاندیدگان جنگ و سیزده موافقتنامه بین المللی کار) اعلام نمود و در این باره وزارت خارجه آن کشور نامه ای رسمی به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۶۲ به دبیر کل سازمان ملل متحد نوشت و مراتب را به وی ابلاغ کرد.^{۱۱۵} تعدادی از کشورهای دیگر فقط بعضی از معاهدات منعقد را از درجه اعتبار ساقط دانستند؛ بطور مثال می‌توان کشور «سنگال» را نام برد که در نامه ای که روز ۲۰ فوریه ۱۹۶۱ به وزارت امور خارجه فرانسه

110. Van Bogaret, op. cit., p. 67.

111. Journal de D.I., 1961, p. 86.

112. O.T.A.N.

113. Annuaire francais de D.I., 1966, p.p. 409-433.

114. Revue de D.I.P., 1963 p.p. 128 et suiv.

115. Annuaire de la Commission du D.I., 1962, vol. 2, p. 139.

ارسال داشت به اطلاع رسانید که دولت سنگال به دلیل استقلال، معاهدات سیاسی تضامن، اتحاد، بیطرفی، داوری و معاونت متقابل را از درجه اعتبار ساقط می‌داند.^{۱۱۶}

بنا بر آنچه بیان شد عمل و رویه دیپلماسی در قرن بیستم تفاوت فاحشی با عمل دیپلماسی قرن نوزدهم ندارد. قاعده ربوس... بطور کلی هر وقت «موجبات اصلی حقوقی و قضائی» موافقتنامه از میان رفته باشد، به موقع اجرا گذاشته می‌شود و در نتیجه بعنوان قاعده‌ای معمول و مرسوم محسوب می‌گردد. نهایتاً باید گفت که دیپلماسی قرن بیستم مانند دیپلماسی قرن نوزدهم کاملاً با اعلان رسمی فسخ معاهده بطوریکجانبه مخالف است و به همین جهت در اغلب و اکثر قضایا با مذاکرات جدیدی در معاهده تجدید نظر شده است و اگر هم بطوریکجانبه فسخ معاهده اعلان شده باشد، معذک طرف معاهده‌ای که فسخ معاهده را اعلان کرده کوشیده است تا موافقت سایر طرفها را برای عقد معاهده جدید جلب نماید.

موضوع قاعده ربوس... و محاکم قضائی و داوری بین المللی

۱. دیوان دائمی دادگستری بین المللی (C.P.J.I.)

□ دیوان دائمی دادگستری بین المللی در هنگام رسیدگی به دعوی مربوط به فرامین تابعیت که از طرف دو دولت مراکش و تونس صادر شده بود، طبعاً می‌بایستی قاعده ربوس... را مورد توجه قرار می‌داد. دعوی مذکور به مناسبت اختلاف بین دولتین فرانسه و انگلستان در باب فرامین مزبور به دیوان دائمی دادگستری بین المللی ارجاع شده بود. قضیه از این قرار بود که برطبق فرمان هشتم نوامبر ۱۹۲۱ اشخاصی که در نسل دوم در سرزمین کشورهای تونس و یا مراکش متولد شده بودند، می‌بایستی برحسب قانون از جمله اتباع آن کشورها محسوب می‌شدند. لکن دولت انگلستان در باره این

116. Louis Cavaré, Le D.I.P. Positif, Tome 2, 1969, p.p. 218-219.

نوع تابعیت به استناد معاهده منعقد با مراکش (۹ دسامبر ۱۸۵۹) و معاهده منعقد با تونس (۱۹ ژوئیه ۱۸۷۵) با فرامین هشتم نوامبر ۱۹۲۱ مخالفت و بر ضد آنها رسماً اعتراض کرد و آنها را دربارهٔ اتباع خود غیر قابل اجرا اعلام نمود؛ یعنی آن را مشمول تغییر تابعیت حتی در نسل دوم ندانست.

قضیه به دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی رجوع گردید و دولت فرانسه در موقع رسیدگی برای توجیه و اثبات متروک بودن معاهدات مذکور به قاعدهٔ ربوس... استناد نمود و استدلال کرد که در اثر برقراری تحت‌الحمایگی^{۱۱۷} بر کشورهای مذکور، اوضاع و احوال زمان عقد معاهدات مذکور کاملاً و اساساً تغییر کرده و در نتیجه، معاهدات مذکور از اعتبار ساقط شده است.

دیوان در رأی خود (مورخ هفتم نوامبر ۱۹۲۳) کمال احتیاط را ملحوظ نمود و نظری دربارهٔ قاعدهٔ ربوس... بطور مستقیم و صریح ابراز نکرد و رأی خود را با دلایل دیگری توجیه نمود؛ به این معنی که اختلاف را مولود مسئلهٔ صحت و اعتبار معاهدات دانست و از حلّ و فصل مستقیم موضوع اعمال و اجرای قاعدهٔ ربوس... بنا به احتیاط، احتراز جست.^{۱۱۸}

□ قاعدهٔ ربوس... بار دیگر در مورد قضیهٔ «مناطق آزاد»^{۱۱۹} مورد توجه دیوان دائمی دادگستری قرار گرفت. اختلاف دربارهٔ مناطق آزادی که بین دو کشور فرانسه و سویس برقرار شده بود، بروز کرد. دولت فرانسه مدعی بود بقای چنین مناطقی در سرحدات سویس و فرانسه که بمنظور استفادهٔ تجارتنی شهر ژنو، بوسیلهٔ معاهدهٔ ۱۸۱۵ استقرار یافته است، به دلیل صنعتی شدن کامل و رشد و توسعهٔ تجارت، دیگر مفید فایده نیست و به چنین حمایتی حاجت ندارد و باید از میان برداشته شود. در مقابل، دولت سویس استدلال می‌کرد که اوضاع و احوال اقتصادی عمیقاً و اساساً تغییر نکرده است و بعلاوه نمی‌توان قرار را بطور یکجانبه فسخ نمود. اختلاف به دیوان

117. protectorat

118. Van Bogaret, op. cit., p.p. 67-68. et A. McNair, op. cit., (note 30), R.C. de A.D.I., 1928, T. II, p.473.

119. Zones Franches

دائمی دادگستری ارجاع گردید. دیوان در قرار مورخ هفتم ژوئن ۱۹۳۲ خود اظهار نظر کرد که اسناد و مدارک کافی برای آنکه تغییر واقعی وضع را به اثبات برسانند، در دست نیست. دیوان به همین نکته اکتفا کرد و دیگر نه درباره قاعده ربوس... و نه درباره صحت اجرای یکجانبه آن قاعده نظری ابراز نمود. عبارت دیگر در این قضیه نیز «دیوان از بررسی مستقیم قاعده ربوس... احتراز جسته و تزلزل اراده طرفهای دعوی هم مزید بر علت گردید و به همین جهت می توان گفت که موجبات سیاسی بیش از موجبات حقوقی و قضائی مثبت این وضع می باشد.»^{۱۲۰}

□ در اختلاف بین بلژیک و چین (که سابقاً بدان اشاره شد) نیز به دیوان مراجعه شد؛ چرا که هر دو کشور حق قضاوت اجباری دیوان را پذیرفته بودند (ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی) و بعلاوه دولت چین به قاعده ربوس... برای اعلان رسمی فسخ معاهده استناد کرده بود. برای دیوان باز فرصتی بوجود آمده بود که راجع به اصل ربوس... رأیی صادر نماید؛ لکن چون روز ۲۲ نوامبر ۱۹۲۸ بین دولتین بلژیک و چین قراری منعقد گردید، دیوان روز ۲۵ مه ۱۹۲۹ رسیدگی به موضوع را از فهرست دعاوی حذف نمود.^{۱۲۱}

□ دیوان دائمی دادگستری بین المللی در رأی مورخ ۱۵ ژوئن ۱۹۳۹ خود راجع به قضیه «شرکت تجارتي بلژیک» باز درباره قاعده ربوس... به نحو زیر از اظهار نظر خود داری ورزید:

اختلافی بین دولتین بلژیک و یونان به این ترتیب روی داده بود که یونان برای آنکه رأی داوری را که به ضرر این دولت بود اجرا نکند، به تغییر اساسی اوضاع و احوال که در امور مالی آن کشور بوجود آمده بود، استناد می کرد. ولی چون دولتین بلژیک و یونان موافق بودند که رأی داوری

120. Paul Reuter, D.I.P., 60 édition, 1983, p. 161.

121. Ch. Rousseau, op. cit., (note 29), p. 583.

قطعی شده است، دیوان دربارهٔ ارزش توجیحات دولت یونان رأی صادر نکرد؛ اما توصیه نمود که در یک چنین قضیه ای مذاکرات مستقیم بین طرفین اختلاف مفیدتر از رسیدگی قضائی است.^{۱۲۲}

۲. دیوان بین المللی دادگستری (C.I.J.)

دیوان بین المللی دادگستری موضوع تغییر اوضاع و احوال زمان عقد را در قضیهٔ زیر مجبور شد مورد رسیدگی قرار دهد:

در زمان حیات جامعهٔ ملل، افریقای جنوبی بعنوان نماینده و مأمور^{۱۲۳} برای ادارهٔ سرزمینی که در جوار آن کشور واقع است، تعیین گردید. مجمع عمومی سازمان ملل روز ششم دسامبر ۱۹۴۹ در بارهٔ ادامهٔ نمایندگی و مأموریت مذکور و اجرای الزاماتی که بعهدهٔ افریقای جنوبی بار شده بود، نظر حقوقی و مشورتی دیوان بین المللی دادگستری را خواستار شد. دیوان در نظر مشورتی خود به تاریخ دهم ژوئن ۱۹۵۰ تأیید کرد که از میان رفتن جامعهٔ ملل از لحاظ ارتباط حقوقی و قضائی افریقای جنوبی با سرزمین تحت ادارهٔ آن کشور از عوامل اساسی حقوقی محسوب می گردد؛ لکن فسخ یکجانبهٔ نمایندگی و مأموریت مذکور غیر قانونی است. دیوان به اتکای چندین قطعنامهٔ مجمع عمومی سازمان ملل و بر مبنای بعضی از یادداشتها و اعلامیه‌های افریقای جنوبی، تجدید نظر در موافقتنامهٔ منعقد بین افریقای جنوبی و جامعهٔ ملل را لازم و واجب اعلام کرد.^{۱۲۴}

۳. دادگاههای داوری

قاعدهٔ ربوس... بوسیلهٔ چند دادگاه داوری به موقع عمل و اجرا گذاشته شده است:

122. Van Bogaret, op. cit., p. 68 et suiv.

123. Mandataire

124. Van Bogaret, op. cit., p. 69.

□ اختلافی که بین یک شرکت راه آهن و دولت یوگوسلاوی روی داده بود، توسط شورای جامعه ملل مورد رسیدگی قرار گرفت و شورا اختلاف را برطبق ماده ۳۰۴ معاهده «تریانون»^{۱۲۵} به یک هیئت داوری احاله نمود. در این قضیه، تفسیر ملاک برآورد خسارات پیش بینی شده، اختلاف را بوجود آورده بود. هیئت داوری در رأی مورخ پنجم اکتبر ۱۹۳۴ تغییر اساسی و عمیقی را که در وضع مالی طرفهای دعوی ایجاد شده بود، برسمیت شناخت و در نتیجه این وضع رأی داد که ملاکهای دیگری نیز غیر از آنچه پیش بینی شده است وجود دارند که باید آنها را به موقع عمل گذاشت.^{۱۲۶}

□ رئیس محکمه فدرال سویس روز ۲۲ دسامبر ۱۹۵۴ بعنوان داور رأیی را در باره اختلاف بین یک شرکت سوئدی و دولت یونان صادر کرده است که از لحاظ قاعده ربوس ... قابل ذکر است: در سال ۱۹۲۶ موافقتنامه ای بین طرفهای دعوی منعقد شده بود که برطبق آن می بایستی مفادیری اجناس تحویل می شد؛ ولی بروز جنگ، تحویل اجناس را مدت چند سال متوقف ساخت. اختلافی که می بایستی حل می شد این بود که آیا در چنین اوضاع و احوالی الزامات و تعهدات طرفین به قوت خود باقی مانده است یا خیر؟ داور اصل و قاعده ربوس ... را بدقت بررسی کرده و آن را با قواعد «عدم پیش بینی حقوق داخلی مشابه دانسته و نتیجه گرفته است که در موجودیت قاعده ربوس ... نباید تردید داشت و طبعاً از اصول عام حقوق بشمار می آید؛ ولی بشرطی که اوضاع و احوال جدید واقعاً در زمان عقد قرارداد، غیر قابل پیش بینی بوده است و بعلاوه تغییر اوضاع و احوال، عملاً یکی از طرفهای عهد را از انجام دادن تعهدات خود مانع شده باشد».^{۱۲۷}

125. Trianon

126. Annual Digest and Reports of Public. I. Law cases, 1933-1934, p.p. 652-653.

127. International Law Reports, 1956, p.p. 633 et suiv.

۴. دستگاه‌های دادرسی داخلی

قاعده و اصل ربوس ... در بعضی از دستگاه‌های دادرسی داخلی برسمیت شناخته شده است:

□ محکمه فدرال سوئیس در سال ۱۹۲۳ از اجرای مفاد موافقتنامه لاهه مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۵ (که مربوط به شرایط معافیت از تضمین و تأمین هزینه دادرسی و سایر خسارات قانونی است)، در باره یکی از اتباع روسیه به استناد تغییرات عمیقی که در ساختمان سیاسی روسیه روی داده بود، خودداری ورزید.

□ دادگاه تجارت «سنت اتی بن» حکمی مشابه حکم محکمه فدرال سوئیس در باره یکی از اتباع ایتالیا در تاریخ هفتم ژانویه ۱۹۳۶ صادر نمود؛ زیرا مجازاتهای مالی و اقتصادی بر ضد دولت ایتالیا در هنگام دادرسی برقرار شده و دولت فرانسه مبادله سرمایه‌ها را با ایتالیا ممنوع اعلام کرده بود.^{۱۲۸}

از مطالعه قضایائی که تاکنون شرح دادیم معلوم می‌شود که قاعده و اصل ربوس ... چه در عمل دیپلماسی و رویه‌های قضائی بین‌المللی و چه در آرای داوری و احکام محاکم، مورد توجه قرار گرفته است. اما باید گفت که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی دادگستری هر چند در باره اصل مذکور از بیان عقیده علمی واضح و مثبتی خودداری ورزیده‌اند معذک تحوّل تعهدات را نیز در اثر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد نفی نکرده‌اند.

آنچه بطور روشن مسلم است این است که برطبق رویه دیوانهای بین‌المللی مذکور فقط قطع رابطه قراردادی بطور یکجانبه صریحاً مردود شناخته شده است و در عمل دیپلماسی نیز همین طریق را پیش گرفته‌اند و

128. Van Bogaret, op. cit., p. 70.

بعلاوه (به نحوی که بعداً شرح خواهیم داد) در معاهدهٔ وین — ۱۹۶۹ (مادهٔ ۶۲) به اصل ربوس ... هر چند از جملهٔ موازین عرف بین‌المللی است، جنبهٔ قراردادی نیز داده شده است.

با این حال دیپلماسی، استفاده از این اصل و قاعده را بیش از پیش محدود ساخته و از آغاز قرن بیستم آئینهای تازه‌ای برای آنکه قاعده و اصل مزبور بطوریکجانبه معمول نشود، در معاهدات متعدّد مقرر گردیده است؛ چنانکه برای مثال نخست مادهٔ ۲۲ معاهده بارسلن — ۱۹۲۱ را که از معاهدات مهمّ بشمار می‌آید و مربوط به تنظیم رفت و آمد در رودخانه‌ها است، می‌توان ذکر کرد و سپس مادهٔ ۲۹ معاهدهٔ اتحادیهٔ اقتصادی امریکای مرکزی مورخ ۶ فوریهٔ ۱۹۶۰ را باید نام برد. دیپلماسی بین‌المللی همچنین بیش از پیش قید در معاهدات وارد می‌سازد که هدف آن بخصوص تطابق مفاد مقررات معاهده با اوضاع و احوال تازه‌ای است که ممکن است بوجود آید. نمونهٔ مشخص این وضع معاهدهٔ کشتیرانی و اشنگتن مورخ ششم فوریهٔ ۱۹۲۲ است که طرفهای عهد را متعهد می‌سازد که برای تجدید نظر در معاهده، هر وقت که یکی از متعاهدان به سایرین ابلاغ نماید که به سبب تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، امنیت کشورش در مخاطره قرار گرفته است، باید کنفرانس خاصی از دول متعاقد تشکیل گردد و به موضوع رسیدگی نماید. ۱۲۹ مقرراتی مشابه با همین مقررات در مادهٔ ۲۶ معاهدهٔ کشتیرانی لندن مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۶ و در مادهٔ ۲۹ معاهدهٔ «مونترو» ۱۳۰ مورخ بیستم ژوئیهٔ ۱۹۳۶ راجع به رژیم تنگه‌های بین‌المللی قید شده است. ۱۳۱

در اینجا لازم به تذکر است که برخلاف مراتبی که ذکر کردیم رویه‌های دیپلماسی و قضائی بیشتری در بارهٔ تعهدات مالی (خاصه قرضه‌های بین‌المللی) در دست است که بیشتر با تجدید نظر در تعهدات

129. R. Redslob, *Tratié de droit des gens*, 1950, p. 111.

130. Montreux

131. Ch. Rousseau, *op. cit.*, pp. 606-607.

قراردادی موافق می باشد. بطور کلی در قراردادهای اقتصادی چند جانبه «قید محافظت»^{۱۳۲} بکرات مقرر گردیده است و اگر هم این قید محافظت درج نشده باشد، معذک تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، در تعهدات مالی و اقتصادی بلا اثر نیست.

چنانکه قبلاً بیان شد به سبب تغییرات سریع در روابط بین المللی و یا به سبب سلطه و حاکمیت کشورهای که جدیداً به استقلال دست یافته اند، تعداد قابل ملاحظه ای از معاهدات از اعتبار ساقط شده و بسیاری از این قبیل معاهدات اقتصادی و پولی و مالی که با رشد و توسعه کشورهای جهان سوم مقایر و مباین تشخیص داده شده اند، یا لغو و یا در آنها تجدید نظر شده است. برای مثال می توان خروج کشور موریتانی و ماداگاسکار را از منطقه فرانک در سال ۱۹۷۳^{۱۳۳} و قبل از آن در سال ۱۹۵۵ رأی داوری «نیلس فون اشنی برن»^{۱۳۴} در قضیه قرضه های کشور نروژ را ذکر کرد.^{۱۳۵}

فصل دوم

وضع عقاید علمی در قبال اصل، قاعده یا قید
تغییر اوضاع و احوال زمان عقد ربوس...

اصل، قاعده یا قید ربوس ... که یکی از اسباب انطفای معاهدات بین المللی بشمار می آید، با دیگر اسباب و موجبات الغای قرارهای بین المللی (که قبلاً بیان کردیم) فرق دارد و نمی توان آن را با آنها مشابه دانست؛ چرا که خود فی نفسه سبب جداگانه ای است که در طول تاریخ مورد بحثها و گفتگوهای بسیار از طرف دانشمندان حقوق قرار گرفته است. بنابراین لازم است برای آنکه از خصوصیت ذاتی آن آگاه شویم و سجایا و

132. Clause de sauvegarde.

133. Nguyen Quoc Dinh, op. cit. éd. 1980, p. 283.

134. Nils von Steyern.

135. Paul Reuter, D.I.P., §ène éd., p. 162.

طبیاع آن را بیان کنیم و به اساس و مبنای آن پی ببریم، عقاید علمی حقوقدانان را در این زمینه متذکر شویم.

آنچه در بدو این مقال می‌توان گفت این است که دانشمندان حقوق بین‌الملل اغلب و اکثر قاعده، قید یا اصل ربوس... را نفی نمی‌کنند. نظر نهائی آنان دربارهٔ موضوع مزبور گاهی موسع و گاهی مضیق است و بعضی نیز آن را مردود می‌دانند: گاهی مانند پرفسور «ژرژ سل»^{۱۳۶} با آن کمال موافقت را اظهار می‌دارند و آن را «مورد قبول و عمل اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان حقوق و رویه‌های قضائی و دستگاه‌های دیپلماسی و حتی معاهدات می‌دانند»^{۱۳۷} و گاهی مانند پرفسور «تری اپل»^{۱۳۸} قید یا اصل مذکور را کاملاً فاقد هرگونه ارزش حقوقی اعلام می‌نمایند.^{۱۳۹}

بنابراین عقاید علمی دانشمندان حقوق به سه دسته تقسیم می‌شود:

- عقاید علمی کاملاً مخالف.
- عقاید علمی دانشمندانی که با اصل و یا با قاعدهٔ مذکور مخالفند ولی مخالفت شدیدی ابراز نمی‌نمایند.
- عقاید علمی دانشمندان موافق با اصل ربوس...
پس از بیان این عقاید علمی، توضیح خواهیم داد که قاعدهٔ ربوس... از اصول «حقوق بین‌الملل عام»^{۱۴۰} است.^{۱۴۱}

136. G. Scelle

137. G. Scelle. Précis de D.I.P., p. 416.

138. Triepel

139. Hans Triepel, Völkerrecht und Landesrecht, p. 89, No. 2.

140. D. I. Général

۱۴۱. بیشتر مطالبی را که ما در این قسمت بیان می‌کنیم از درس پرفسور «انتونیو پوک دو کابیدیس»

(Antonio Poch De Caviedes) که در سال ۱۹۶۶ (Tome 118) در آکادمی حقوق بین‌الملل

لاسه تدریس شده است، اقتباس و ترجمه کرده‌ایم؛ زیرا آنچه را که تدریس کرده است با عقاید علمی

امروزی بیشتر مطابق می‌دانیم، ولی ضمناً از ذکر عقاید دیگران نیز خودداری نخواهیم ورزید.

عقاید علمی کاملاً مخالف با اصل ربوس ...

چنانکه قبلاً بیان شد اصل ربوس ... یا قاعده «تغییر اوضاع و احوال زمان عقد» اگر قبلاً در حقوق و عدالت عامه به موقع اجرا گذاشته نمی شد، طبیعی است که به حقوق بین الملل هم سرایت نمی کرد؛ چرا که منبع مادی و واقعی حقوق بین الملل، همین حقوق و عدالت عامه است و اگر در قرون وسطی دانشمندان حقوق (مکتب گرایان و متشرعان مسیحی) این اصل را نمی پذیرفتند، مسلماً نه در حقوق خصوصی سخنی از آن به میان می آمد و نه در حقوق بین الملل.

لکن پس از ورود به حقوق مردم، دانشمندان حقوق از همان قرون وسطی راجع به این اصل نظرات مختلفی ابراز داشتند که ما در این قسمت نظر مخالفان سرسخت با اصل مذکور را بیان می کنیم:

حقوقدانانی که بشدت مخالف این اصل هستند، برخلاف موافقان چندان متعدّد نیستند. این دسته از دانشمندان حقوق نه تنها وجود حقوقی اصل مزبور را منکرند، بلکه برای آن نیز توجیهی قائل نمی شوند. در میان این دسته از حقوقدانان، نخست باید از «هانس تری اهل» نام برد که در آخر قرن نوزدهم از «نظریه بطلان معروف و متأثر کننده» قید ربوس ... سخن به میان می آورد.^{۱۴۲}

در سال ۱۹۰۷ «برونو اشمیت»^{۱۴۳} در باره اصل مذکور هیچگونه ارزش حقوقی قائل نیست و آن را فقط اندرز و توصیه ای^{۱۴۴} می داند که چکیده تجربه است و در فاصله میان سیاست و حقوقی که در حال ایجاد است، قرار دارد و در اثر نفوذ عوامل و نیروهای اجتماعی و بین المللی که در

۱۴۲. مأخذ قبلی، ص ۸۹.

143. Bruno Schmidt

144. Maxime

ورای مفاهیم حقوقی واقع است، در حال تشکیل و تأسیس می باشد^{۱۴۵}. از لحاظ حقوقدان دیگری به نام «سالویولی»^{۱۴۶} مطلب از دو حال خارج نیست: یا باید قید ربوس... را پذیرفت و در این صورت حقوق بین الملل هیچگونه اساس و مبنائی را دارا نخواهد بود، و یا اگر حقوق بین الملل را می پذیریم، طبیعی است که در این حال و به طریق اولی، هیچگونه ارزش حقوقی را درباره قید ربوس... نمی توان قائل شد.^{۱۴۷}

نظر پروفیسور «هانس کلسن»^{۱۴۸} در باره قید ربوس... بطور مطلق منفی است و به اتکای عقیده ای که نسبت به حرمت اصل وفای به عهد... دارا می باشد، قید مذکور را مضر و مخلّ هدف غائی حقوق بین الملل (که عبارت از بقای استواری و ثبات قضائی آن حقوق است) می داند. ولی کلسن به این نکته توجه نکرده که استواری و ثبات قضائی حقوق بین الملل وقتی میسر است که تکامل آن را با رفع نقایص و علل عدم ثبات نظم حقوقی مزبور برطرف ساخت و اگر تطبیق معاهدات با اوضاع جدید ممکن نباشد، طبعاً امنیت قضائی بین المللی به خطر دچار می شود؛ چرا که در هر نظم حقوقی، مطابقت دادن قواعد موضوعه با اوضاع تازه، از الزامات اجتماعی محسوب می گردد.

چنانکه ملاحظه می شود مخالفان قید، در حقیقت می خواهند نقایص مسلّم نظم حقوقی بین المللی و مشکلات فنی نظم مزبور را که شامل بسیاری از تأسیسات حقوقی مزبور (از جمله قید ربوس...) می گردد، بیان کنند؛ ولی برای آنکه واقعاً عقیده علمی ربوس... را بکلی مردود بشناسند و آن را از دایره روابط حقوقی و قضائی بین المللی طرد نمایند، به هیچگونه دلیل حقوقی و خاصّ استناد نمی کنند.^{۱۴۹}

145. B. Schmidt, Über die Völkerrechtliche clausula rebus sic statibus, p. 225.

146. Salvioli

147. Antonio Poch..., op. cit., p. 150.

148. Hans Kelsen

149. Antonio Poch..., op. cit., p. 150.

عقیده علمی دانشمندانی که با اصل ریوس... مخالفند، ولی آن را بطور مطلق نفی نمی کنند

در کنار حقوقدانانی که بطور مطلق اصل مزبور را مردود می دانند (و نسبتاً معدودند)، گروهی از محققان را می توان نام برد که هر چند با آن اصل مخالفند، معذک در باره آن وضع کاملاً مستحکمی را اتخاذ نمی کنند؛ از جمله «ردس لوب» می نویسد: «این عقیده علمی با ماهیت و ذات هر قراردادی متضاد است و نمی توان آن را نه در حقوق خصوصی و نه در حقوق بین الملل، برسمیت شناخت... و در اغلب حالات به نحو پوشیده ای به تخریب پی و اساس حقوق مردم تمایل دارد... و قانون اقوام را به بازیچه ای تبدیل می کند که هر وقت بکار نیاید، می توان آن را بدور انداخت...»؛ معذک تمایلی نیز به قبول اصل از خود نشان داده و می نویسد: این اصل را «نه بعنوان قاعده ای حقوقی بلکه بعنوان وسیله ترغیب متعاقدان به تفسیر صحیح معاهدات منعقدہ باید پذیرفت و آن را بمنزله یکی از اجزای غیر قابل تفکیک معاهده» محسوب نمود؛ چنانکه دولت ترکیه در سال ۱۹۳۶ در قضیه اساسنامه معاهدات به همین ترتیب قید را به موقع اجرا گذاشته است. به نحویکه مشاهده می شود محقق مذکور سرانجام عقیده دانشمندانی را که بطور مضیق (گروسیوس — انزیلوتی) قید ریوس... را از جمله قیود حقیقی قراردادی می دانند، پذیرفته است.

پرفسور «لوئترباخت»^{۱۵۰} با آنکه در درسی که در آکادمی حقوق بین الملل لاهه ایراد کرده است، اصل ریوس... را نفی می کند، معذک نظر خود را تغییر داده و در باره اصل مذکور وضع نسبتاً متفاوت و مثبت تری به خود گرفته است و همچنین پروفیسور «کاواگیری»^{۱۵۱} نظر منفی خود را به

150. H. Lauterpacht

151. A. Cavaglieri

نظر ملایم‌تر و موافق‌تری تغییر داده و اصل را بنا به شرایط متعددی قابل اعمال و اجرا می‌داند.

عده‌ای دیگر از دانشمندان حقوق با آنکه اصل را نفی نکرده‌اند، معذک اجرا و اعمال آن را با چنان شرایطی مشروط ساخته‌اند که در واقع تحقق آن شرایط، معادل نفی اصل می‌باشد. حتی «گروسوس» وقتی قید را بر رسمیت می‌شناسد که طرفهای متعاقد تغییر اوضاع و احوال زمان عقد را در خود معاهده قید کرده باشند؛ به این معنی که قید ربوس... قابل قبول نیست مگر در تنها حالتی که واقعاً و حقیقتاً در خود معاهده درج شده باشد. بعضی از محققان امروزی نیز، از جمله «بارون دوتوئب»^{۱۵۲} با این عقیده موافقت می‌کنند.

در مقابل، تعداد قابل ملاحظه‌ای از حقوقدانان بی آنکه اصل ربوس... را نفی نمایند، درباره آن ترس و واهمه بسیار از خود نشان می‌دهند که مبادا اعمال و اجرای آن زیاده‌رویهائی را ایجاد نماید که باعث اختلال اجتماع بین‌المللی بشود؛ چنانکه «دوکاویدس»^{۱۵۳} می‌نویسد:

کسانی که چنین وضعی را به خود می‌گیرند، در صورتیکه بخواهند فقط خطرات مسلم اجرای هرج و مرج آمیز اصل را گوشزد نمایند و در چنین حالتی اجرای اصل ربوس... را به حدود حقوقی منظمی محدود نمایند، کاملاً محق هستند؛ ولی برعکس، اگر به استناد وجود خطرات مزبور بخواهند اجرای اصل مزبور را نفی کنند، مسلماً در اشتباه خواهند بود؛ چرا که هرگز و در هیچ صورتی زیاده روی و سوء استفاده ممکن و حتی اعمال خطا کارانه حقی از حقوق و یا اصلی از اصول قضائی نباید از موجبات نفی و حذف آن حق یا آن اصل قضائی محسوب گردد. در صورت زیاده روی باید کوشید و اعمال و اجرای غلط اصل و حق را اصلاح نمود؛ زیرا هر حقی و هر اصلی و هر قاعده

152. Baron de Taube

153. De Cavedes

حقوقی ممکن است مورد سوء استفاده و زیاده روی قرار گیرد. بنابراین اگر قاعده‌ای حقوقی امکان داشته باشد دستاویز ایجاد وضعی سیاسی قرار گیرد، بی‌یقین نمی‌توان منکر خصوصیت حقوقی و قضائی آن قاعده شد و وجود آن رانفی نمود. اگر به استناد امکان‌ای اعمال ناشایسته اصل ربوس... باید اجرای حقوقی آن را مردود دانست، لازم می‌آید که در باره کلیه اصول حقوق و حتی در باره اصل «وفای به تعهدات مقرر در موافقتنامه‌ها و قراردادها» به همین ترتیب استنتاج کرد و آنها را مردود اعلام نمود؛ زیرا اگر این امر صحیح است که قید ربوس... امکان دارد در جهت سیاسی مورد استفاده قرار گیرد، محققاً این امر نیز صحیح خواهد بود که اصل وفای به عهد و احترام به قول نیز ممکن است مورد سوء استفاده واقع شود و بطور ناشایسته‌ای اعمال گردد. واهمه‌ای که از به مخاطره افتادن امنیت و مصونیت کامل موافقتنامه و حرمت مطلق میثاق وجود دارد، در حقیقت برای این دسته از محققان در حکم مترسکی است که از امکان اعمال و اجرا و حتی اعمال و اجرای معتدل و قانونی اصل ربوس... جلوگیری بعمل می‌آورد.^{۱۵۴}

۳.

عقاید علمی محققان موافق اصل ربوس...

پس از آنکه وضع و طرز عقیده حقوقدانانی را که بطور کمابیش مطلق اصل ربوس... را مردود می‌دانند بیان کردیم، اکنون باید عقاید علمی موافق با اصل را توضیح دهیم. آنچه فعلاً قابل ذکر به نظر می‌رسد این است که عده دانشمندانی که عقیده موافقی با اصل ربوس... دارند بمراتب بیش از تعداد حقوقدانانی است که با آن مخالفند و ما در اینجا سعی می‌کنیم مبانی سیاسی و همچنین مبانی حقوقی و قضائی مختلفی را که موافقان برای اصل مذکور قائل شده‌اند، باختصار بیان نمائیم.

154. Antonio Poch De Caviedes, op. cit., p. 153.

وضع و نهاد سیاسی

حقوقدانانی که اصل ربوس... را با کمال سهولت و بدون هیچگونه حدّ و حصری می پذیرند، به دو دسته تقسیم می شوند:

نخست آنان که حتی نمی کوشند اساس و مبنائی حقوقی برای اصل مذکور بیابند و سپس کسانی که در عین حال هم کاملاً با اصل ربوس... موافقند و هم سعی دارند آن اصل را با اساس حقوقی تبیین نمایند.

حقوقدانان دسته نخستین، اصل ربوس... را براساس رجحان و امتیاز سیاست بر حقوق مبتنی می سازند و در نتیجه حقوق را محصول حاجاتی می دانند که به آنها منافع حیاتی^{۱۵۵} می گویند و این همان نظری است که «ماکیاولی»^{۱۵۶} در فصل هجدهم کتاب مشهور خود «شاهزاده»^{۱۵۷} بیان می کند. همین معنا را در جمله معروف «بیسمارک»^{۱۵۸} که بارها به آن اشاره کرده اند، می توان یافت که می گوید:

کلیه قراردادهای منعقد بین ممالک بزرگ قدرتمند بمحض اینکه در بوته امتحان مبارزه حیاتی قرار گرفت، نیروی الزام آور غیر محدود خود را از دست می دهد.

باید گفت چنین وضعی بخوبی نشان می دهد که عقیده علمی ربوس... بطور بی حدّ و حصر مورد قبول واقع شده است و به همین دلیل و جهت، مبنائی حقوقی خود را کاملاً از دست می دهد و در نتیجه از جمله اصول حقوق محسوب نمی شود؛ زیرا «بنا به طرز فکر فلسفی که ارزش بی اندازه ای در باره حق سلطه کشورها قائل می باشد، طبعاً نمی تواند جنبه حقوقی و بین المللی و قراردادی عقیده علمی ربوس... را براساس همان

155. Les intérêts vitaux.

156. Machiavel

157. Le Prince

158. Bismarck

اراده و سلطه کامل کشورها مبتنی سازد و در نتیجه، در باره عقیده علمی مزبور محدودیتی قائل شود».

هنگامی که مقررات قراردادی که مملکت و دولت را متعهد می سازد با منافع حیاتی و با حقوق کامله ای که بعنوان اجتماع سیاسی عالیه دارا می باشد مبیانت حاصل نموده و آنها را در خطر قرار دهد، طبعاً آن دولت و مملکت چنین تعهدات و الزاماتی را نمی تواند از عهده برآید و اگر تعهدی که پذیرفته شده است، منافع عالیه سیاسی و هدفهای اصلی را که دولت و مملکت حافظ و نگهبان آن است به نحوی از انحاء در خطر قرار دهد، اعلان رسمی فسخ یکجانبه اینچنین تعهداتی موجب و مدلل شناخته می شود و تعهدات مزبور بخودی خود از لحاظ دولتی که فسخ یکجانبه را اعلان کرده است، فاقد هرگونه نیروی الزام آور بشمار خواهد آمد.

در مقابل باید گفت که این قبیل عقایدی که قید ربوس... را محدود به حدودی نمی دانند، در واقع آن قید را با «حال اضطرار»^{۱۵۹} و یا با حق حیات (بعنوان حق اساسی دولت و مملکت) یکسان دانسته و آنها را با هم مخلوط کرده اند. رذ این قبیل عقاید آسان است؛ زیرا اگر ما بنا به قید ربوس... منافع حیاتی دولت و مملکت را در اثر تغییر اوضاع و احوال زمان عقد در خطر بدانیم — برحسب قضاوت و تشخیص خود آن دولت و مملکت بتنهائی — و از اجرای تعهدات بطور یکجانبه خودداری کنیم، در واقع به عقیده علمی ربوس... کاملاً جنبه سیاسی داده ایم و در نتیجه باید حق را به دانشمندان بدسیم که می گویند قید مزبور چون به نابودی امنیت حقوقی و فنای اصل وفای به عهد... و از میان رفتن حقوق بین الملل منجر می گردد، کاملاً مردود است.^{۱۶۰}

159. L'état de nécessité

160. Antonio Poch De Caviedes, op. cit., pp. 154 - 155.

وضعیت طرفداران اصالت اراده یا اصالت ذهن

محققان دیگری (برخلاف کسانی که طرفدار اصل ربوس ... هستند بی آنکه حدّ و حصری برای آن قائل شوند) کوشیده اند تا در اراده و خواست متعاقدان، اساس و مبنائی حقوقی بیابند و یا آنکه اصل مزبور را بریکی از اصول کلی حقوق بین الملل مبتنی سازند.

آن گروه از دانشمندان که اراده و خواست متعاقدان را مبنای حقوقی قاعده ربوس ... می دانند به چند شیوه، عقیده خود را بیان کرده اند. نخست عقیده علمی دانشمندان کلاسیک از قبیل «فوشیل»^{۱۶۱}، «بونفیس»^{۱۶۲} و یا حتی تا درجه ای «اوپنهایم»^{۱۶۳} را باید ذکر کرد. آنان معتقدند که هر قرار بین المللی مانند هر قرارداد داخلی، شامل شرط ضمنی و دائماً مفروضی است که برطبق آن، قرار بین المللی تا وقتی که همه چیز به حال خود باقی باشد معتبر و لازم الاجرا است؛ یا بعبارت دیگر قید ربوس ... در هر قرار بین المللی (چه دائمی و چه فاقد تعیین مدت) بی آنکه صریحاً ذکر شده باشد، مقدر و مستتر است.

لکن باید گفت که هیچ دلیلی در دست نیست که یک چنین قیدی (ضمنی یا مقدر و مستتر) در قرارهای بین المللی بر اراده صریح متعاقدان افزوده شده باشد و در حقیقت باید گفت چنین فرضی جز «جعل حقوقی»^{۱۶۴} فرض دیگری نیست و هرگاه بپذیریم که یک چنین قیدی هم وجود داشته باشد، مبنا و ریشه آن، اراده و خواست متعاقدان نیست؛ برعکس، مبنا و ریشه آن قاعده عامی است که بر اراده متعاقدان حاکم می باشد.

161. Fauchille

162. Bonfils

163. Oppenheim

164. fiction

اما حقوقدانان دیگری مانند «آنزیلوتی»^{۱۶۵}، «بورکهارد»^{۱۶۶} و «لرد مک نیر»^{۱۶۷} عقیده دیگری دارند که کاملاً مبتنی بر اصالت ذهن و اراده است؛ یعنی مسئله ربوس... را فقط از مسائل مربوط به تفسیر اراده می دانند. آنزیلوتی کلیه حقوق و تعهدات را بنا به اراده طرفهای عهد، محصول معاهده دانسته است. عبارت دیگر او معتقد است که متعاقدان بموجب اراده و خواستی که داشته تعهداتی را بعهد گرفته اند و حدودی را که می خواسته تعیین نموده اند و در صورتیکه در هنگام عقد قرار، اوضاع و احوال مشخص حقوقی و یا واقعی را بعنوان اساس و یا لاقبل اماره و قرینه الزاماتی که بعهد گرفته اند بحساب آورده باشند، طبیعی است که از میان رفتن آن اوضاع و احوال، دارای این نتیجه است که دیگر متعاقدان در محیط اراده و خواستی که در موقع عقد عهد داشته اند، قرار ندارند و معاهده ای که وجودش به بقای آن اوضاع و احوال بستگی داشته است، دیگر معتبر نمی باشد. بنابراین برحسب نظر محققان مذکور مسئله ربوس... فقط مسئله تفسیر اراده متعاقدان است و اگر اراده آنان بر این قرار گرفته باشد که اوضاع و احوال مشخصی را شرط صحت و اعتبار قرار بین المللی بدانند، مسلم است که شرط صحت و اعتبار معاهده، در مرحله اول خود معاهده است و در مرحله ثانی مقرراتی است که متعاقدان در خود معاهده بطور صریح یا ضمنی وضع نموده اند.

اما قید ربوس... چنانچه واقعاً قیدی ضمنی و یا صریح باشد، یعنی اراده متعاقدان را تبیین نماید، البته در این حال باید به موقع اجرا و عمل گذاشته شود و این امر غیر قابل بحث و روشن است و عقیده اصالت اراده حقوقی را تأیید می نماید. لکن اشکال امر از اینجا آغاز می گردد که از طرفی ممکن است این قید نه صریحاً و نه بطور ضمنی در معاهده آمده باشد و از طرف دیگر امکان دارد قید مذکور برحسب اراده طرفهای عهد به

165. Anzilotti

166. Burkardt

167. Lord Mc Nair



این دلیل که چون اوضاع و احوال تازه غیر قابل پیش بینی بوده است و یا حداقل متعاهدان نمی توانسته اند آن اوضاع و احوال را پیش بینی کنند، در معاهده ذکر شود. در این صورت چگونه می توان مسئله مذکور را حل و فصل نمود؟ عقیده علمی اصالت اراده بی تردید می تواند در باره قید ربوس ... قابل تطبیق باشد ولی قادر نیست که در کلیه موارد در باره اصل، قاعده یا عقیده علمی ربوس ... (به هر نامی که خوانده شود) قابل تطبیق باشد و به موقع اجرا گذاشته شود.

البته کسی منکر این امر نیست که متعاهدان حق دارند قید ربوس ... را یا بطور ضمنی و یا به نحو صریح در معاهده قید نمایند چنانکه دیپلماسی بین المللی چه در معاهده کشتیرانی واشنگتن (۱۹۲۲) و چه در قرار کشتیرانی انگلیس و آلمان (۱۹۳۵) به همین ترتیب عمل کرده است؛ لکن این طرز عمل برای مسئله حقیقی عقیده علمی ربوس ... راه حلی نشان نمی دهد. مسئله حقیقی این عقیده علمی عبارت از این است که هرگاه در معاهده ای چنین قیدی به دلیل آنکه تغییر اوضاع و احوال زمان عقد پیش بینی نشده و یا آنکه قید ربوس ... به هیچ صورت در معاهده وجود خارجی پیدا نکرده باشد، چه باید کرد؟ آیا در حالی که اوضاع و احوال زمان عقد تغییر کرده و هیچ نوع قیدی نیز از این لحاظ در معاهده نیامده است و اراده و خواست متعاهدان هم معلوم نیست، معذک باید اجرای معاهده را جداً خواستار شد؟ در چنین وضعی یا باید پذیرفت که در صورت تغییر کامل اوضاع و احوال زمان عقد، حتماً اصل و قاعده ای «عینی» وجود دارد که متروک شدن معاهده را توجیه می کند و یا باید گفت که مسئله قید ربوس ... در چنین شرایط و با قبول چنین عقایدی فعلاً دارای راه حلی نیست. ۱۶۸

راه حل عینی

محققانی که مخلوقات ذهن و اراده آدمی را قابل مطالعه نمی دانند طبعاً طرفدار اصالت عینی حقوق هستند و از این رو، قاعده ربوس... را از جمله اصول یا قواعد عینی حقوق بین الملل بشمار می آورند. در نتیجه قید مذکور را — چه از طرف متعاهدان بطور ضمنی و یا بطور صریح مقرر شده و چه نشده باشد — مورد تحقیق قرار می دهند و اراده و خواست متعاهدان را در نظر نمی گیرند.

در میان این دسته از محققان بخصوص باید «اریک کوفمن»^{۱۶۹} را نام برد که مطالعات و نوشته های وی، موضوع تفسیرات متعدّد قرار گرفته است.

کوفمن اولاً اجتماع بین المللی را اجتماع خاصّ و منفردی می داند و ثانیاً حقوق بین الملل (یا حقوق مردم) را «حقوق تنظیمی»^{۱۷۰} محسوب می نماید که برای هدف خاصّ و برطبق نقشه ای منطقی، انتظام و ترتیب می یابد؛ در صورتیکه حقوق داخلی برخلاف حقوقی است که بنا به متابعت از اقتدار عمومی تنظیم می گردد،^{۱۷۱} و از این جهت «هدف اصلی» و عینی و دلیل ذاتی قرار و متناسب بودن منافع حقوقی و تعادل بین تعهدات را مبنا و اساس قید ربوس... اعلام می کند و طبعاً قائل به رابطه ای کامل بین قید ربوس... با اصول عدالت و انصاف است تا در نتیجه اصل «کمال حُسن نیت»^{۱۷۲} از طرفی و دفاع کامل از حق از طرف دیگر (در مقابل احترام کور کورانه نسبت به آنچه مقرر گردیده است)، به موقع عمل گذاشته و صورت پذیر گردد.

اما باید اشاره کرد که کوفمن در آنجا که پایه و اساس عقیده علمی

169. Erich Kaufman

170. un droit de coordination

171. un droit de subordination

172. bona fides

ربوس ... را حق حیات مملکت و دولت می داند و معتقد است که برای دولتها اخلاقاً ممکن نیست که قرار منعقدہ را وقتی که بر ضد حق حیاتشان باشد اجرا کنند، مرتکب اشتباهی نیز می شود. اشتباه او در این است که حق حیات مملکت و دولت تنها مطالبی را که توجیه می کند وضع اضطراری است و نه قید ربوس ... زیرا خصوصیت قید مزبور این است که حتی در حالاتی که منافع حیاتی و یا حیات مملکت در خطر نیست، باز ممکن است مطرح و به موقع اجرا گذاشته شود. بعلاوه، «ملاک حیات مملکت و دولت، ملاک ثابتی نیست» و بسیار متزلزل است؛^{۱۷۳} زیرا وقتی حیات مملکت را بعنوان مبنای عقیده علمی ربوس ... مورد تأیید قرار می دهیم، باید بطور عینی به اثبات برسانیم که دولتها دارای حقوقی اصلی و ذاتی هستند که در حقوق بین الملل الزاماً برسمیت شناخته شده است. حال آنکه چنین نیست و بنا به عقیده اکثریت محققان، معنای حقوق اصلی و ذاتی دولتها این است که حقوق فردی شخص انسانی به دولتها انتقال یافته باشد و چنین عقیده ای در حقوق بین الملل مردود است؛ زیرا دولت را نمی توان بمنزله شخص انسانی محسوب نمود و همان حقوقی را که اشخاص دارا می باشند به دولتها منتقل نمود. علاوه بر کوفمن عده کثیری از دانشمندان حقوق، با اصالت اراده و ذهن در حقوق بین الملل مخالفند و مبنا و اساس قید ربوس ... را مبنائی عینی می دانند و معتقدند که اساس حقوقی عقیده علمی ربوس ... باید اصل یا قاعده ای عینی باشد، نه قیدی ارادی و ذهنی.

173. J. Leca, Les techniques de révision des conventions internationales, p. 284.

قید ربوس... اصلی از اصول حقوق بین الملل عام است

وقتی که می‌گوئیم از لحاظ حقوقی قید ربوس... باید اصلی عینی^{۱۷۴} باشد، نه ارادی و ذهنی، باید مشخص سازیم که آن اصل عینی چه نوع اصلی است و خصوصیات آن چیست، و در صورتیکه اصل ربوس... حقیقتاً در محیط حقوقی بین المللی وجود دارد، لازم می‌آید که نمایشگر یک اصل عینی حقوق باشد و اگر قاعده مذکور اصلی از اصول حقوقی است باید موقعیت و وضع آن را نسبت به سایر اصول عینی حقوق تعیین نمائیم و بخصوص باید موقعیت و وضع اصل ربوس... را نسبت به اصولی که حاکم بر موافقتنامه‌ها و قرارهای حقوق بین الملل است (یعنی اصل وفای به عهد و اصل مهمتی که بموجب آن قرارها باید «برطبق حُسن نیت» منعقد و مجری گردد)، مشخص سازیم.

بنابراین هر نوع نظری که درباره خصوصیات مبانی اصول عام و کلی حقوق داشته باشیم و در این باره پیر و هر نوع عقیده علمی باشیم، آنچه مسلم و محقق به نظر می‌رسد این است که نمی‌توان منکر وجود اصول کلی و عام حقوق شد و نمی‌توان انکار کرد که کلیه این اصول با هم مرتبط و دارای تأثیرات متقابلی بوده و در یکدیگر کاملاً ذینفوذند و به همین جهت پیوندهای مختلف و وابستگی آنها به یکدیگر، حقوق عینی را که منبع مادی کلیه سیستمهای حقوقی و قضائی می‌باشد، بوجود می‌آورد. اصول عام و کلی حقوق را نباید مجرد و مجزا از هم دانست؛ زیرا در محیط واقعی طبیعی، خلقی، اجتماعی و انسانی هیچ اصلی بطور جداگانه و مطلق وجود ندارد و در متن واحد حقوقی نیز اصول عام و کلی را نمی‌توان جدا از هم

174. principe objectif

و بدون نفوذ در یکدیگر محسوب نمود.

اصول حقوقی و همچنین موازین اخلاقی و قواعد و نوامیس اجتماعی، حتی ضرب المثلها با آنکه ظاهراً با هم مغایر و متضاد هستند، معذک با یکدیگر ارتباط و در یکدیگر نفوذ متقابل دارند و به جای آنکه یکدیگر را نفی و معدوم سازند تصحیح یا معتدل می نمایند و یا با تخفیف شدت هریک از آنها حدودی را که متناسب و با اعتدال است، برای یکدیگر تعیین می کنند و ارتباط و اختلاط اصول حقوقی الزاماً حدود دایره تأثیر آنها را مشخص می سازد.

باید اضافه کرد که در زمینه حقوق بین الملل — خاصه در زمینه حقوق قراردادی بین المللی — در صورتیکه یک چنین سازمان حقوقی واقعی و نفوذ متقابل اصول عینی را در یکدیگر انکار کنیم، طبعاً حقوق مزبور را بدرستی درک نخواهیم کرد. در حقیقت از لحاظ حقوق بین المللی قراردادی، اشتباه و خطای بزرگی است که تنها یک اصل را که اصل «وفای به عهد و احترام به قول» باشد بطور مطلق و مجرد، اساس و مبنای آن حقوق بدانیم.

البته به هیچ وجه وجود اصل وفای به عهد... را نمی توان منکر شد؛ زیرا امنیت حقوقی قراردادها در حقوق داخلی و معاهدات در حقوق بین الملل، بدون الزام حقوقی و قضائی اجرای تعهدات از میان خواهد رفت و در نتیجه تمامی سیستم حقوقی و قضائی مختل خواهد شد.

از طرفی با آنکه نمی توان در وجود اصل مذکور تردیدی روا داشت، معذک از طرف دیگر نباید این اصل را نیز یگانه اصل حقوق قراردادی دانست و برای آن اقتدار و اعتبار بیش از حدی در نظم بین المللی قائل شد. بعضی از محققان به جای آنکه اصل وفای به عهد... را اصلی بدانند که در کنار و در ردیف اصول دیگر قرار گرفته و متقابلاً در یکدیگر نافذ می باشند، در باره آن اصل قائل به «حرمت» مقدسی شده اند که در نتیجه، ماهیت و طبیعت آن را تغییر داده اند و در عین حال با جدا ساختن آن اصل از سایر

اصول، ارتباط آنها را از هم گسیخته اند؛ در صورتیکه می دانیم ارتباط متقابل اصول حقوقی مجموعه ای را تشکیل می دهد که به آن حق مثبت می گویند و اگر این ارتباط و نفوذ متقابل اصول در یکدیگر وجود نداشته باشد، در واقع حقوق مثبتی نیز وجود نخواهد داشت.^{۱۷۵}

«زی. ب. ویتون»^{۱۷۶} به این اشتباه چنین اشاره می کند:

ما قبلاً وقتی که می کوشیدیم تا ارزش قاعده وفای به عهد... را بعنوان ضرب المثلی^{۱۷۷} حقوقی تعیین نمایم گفته ایم که این عبارت و فرمول فقط از جمله آمال و آرزوها است و مبین نیمه حقیقتی بیش نیست؛ زیرا عبارت و فرمول مذکور مظهر این ارزش خلقی و اساسی است که به آن اصل «حُسن نیت»^{۱۷۸} می گویند. فرمول مذکور نیمه حقیقتی است؛ چرا که می گویند برطبق آن کلیه معاهدات، بدون استثنا معتبر است و حال آنکه در واقعیت و عمل فقط بعضی از معاهدات معتبر می باشد. بطور کلی اهمیت اصل مذکور از اهمیت استثنائات آن کمتر است. ما در مقابل قاعده ای که حاکم بر همه چیز باشد و همه چیز را رتق و فتق نماید، واقع نیستیم؛ برعکس، ما در مقابل مجموعه ای از قواعد و قوانین قرار داریم.^{۱۷۹}

در نظم بین المللی قراردادی، اصل «تکلیف انجام دادن تعهدات» باید در ارتباط با اصل حُسن نیت و از طریق این اصل با اصل ربوس... مورد توجه و نظر قرار گیرد؛ زیرا محقق است که قرارها و همچنین قراردادها می باید بنا بر آنچه مقرر گردیده است، انجام پذیرد؛ ولی در عین حال و بخصوص نیز می باید بنا به حُسن نیت به موقع اجرا گذاشته شود و از این جهت، وفای به عهد... تنها اساس و پایه قرارها نیست؛ ولی برعکس، اصل حُسن نیت «عامل نظم دهنده» واقعی قرارهای بین المللی است. زیرا

175. Antonio Poch De Caviedes, op. cit., p. 165.

176. J. B. Whitton

177. Maxime

178. La bonne foi

179. J. B. Whitton, «La règle Pacta sunt servanda», R.C.A.D.I., 1934-2, p. 250.

حُسن نیت که اصل اساسی و درجهٔ اول قراردادها می باشد، به طریق اولی در نظم بین المللی مرتجع ترین اصول بشمار می آید و عهود بر پایهٔ همین اصل حُسن نیت منعقد می گردد. پس این مطلب مطرح نیست که بگوئیم معاهده باید بر طبق وفای به عهد... به موقع اجرا گذاشته شود (مطلبی که مورد قبول عموم است). آنچه مطرح است این است که باید بدانیم یک معاهده وقتی معتبر می باشد که با کمال حُسن نیت تفسیر و به موقع اجرا گذاشته شده باشد؛ ولی در مقابل، معاهدهٔ دیگر با حُسن نیت تفسیر و به موقع اجرا گذاشته نمی شود چنانچه به دلیل پیشامد تغییر اوضاع و احوال زمان عقد، اجرای آن به نقض صریح عدالت و انصاف مبدل و منجر گردد. و اگر در چنین حالی محض وفای به عهد... اجرای معاهده را مطالبه کنیم، در واقع بی انصافی کامل و ظلم فاحشی خواهد بود.

بنا به آنچه گفته شد معلوم می شود که اصول عام و کلی حقوق چگونگی با هم مرتبط می باشند. از این رو اصل وفای به عهد... نه تنها اصل ربوس... را نفی نمی نماید بلکه برعکس، مؤید آن است؛ زیرا از طرفی اگر متعاهدان موظف به اجرای معاهده نباشند، دیگر بحث در مورد اصل ربوس... معنایی نخواهد داشت و از طرف دیگر، عالی ترین اصل و تنظیم کنندهٔ امور حقوقی قراردادی یعنی اصل حُسن نیت بخصوص اصلی است که برحسب آن میثاقها و معاهدات منعقد و تفسیر و به موقع اجرا گذاشته می شود و اصولی که باید پایه و اساس نظم قراردادی — چه در زمینهٔ داخلی و چه در زمینهٔ بین المللی — قرار گیرند، در واقعیت امور نه تنها با هم متضاد نیستند بلکه مکمل یکدیگرند و اگر آنها را از هم بکلی مجزا بدانیم طبیعت و ماهیت آنها را کاملاً تغییر داده ایم.^{۱۸۰}

□

از آنچه تاکنون بیان کردیم نتیجهٔ کلی زیر حاصل می گردد:

در صورتیکه وجود عقیده علمی ربوس ... را بپذیریم، مسلم است که آن عقیده علمی باید از جمله اصول عام و کلی حقوق محسوب گردد و هیچ امری نمی تواند با آن مغایر باشد؛ زیرا اصول عام و کلی حقوق در نظمهای حقوقی - چه داخلی و چه بین المللی - جدا از یکدیگر نبوده و با هم ارتباط و در هم نفوذ متقابل دارند. به همین دلیل اصل وفای به عهد ... نیز از سایر اصول نمی تواند مجزا باشد و نباید آن را یگانه اصل غیرقابل ردّ معاهدات بشمار آورد. برعکس، اصل وفای به عهد ... اصلی مشروط است و همیشه از اصل حُسن نیت که ناظم امور قراردادی است، متابعت می نماید. بنا بر اصل حُسن نیت هر وقت که تغییر اوضاع و احوال زمان عقد موجبات نقض حُسن نیت را فراهم سازد، طبعاً اصل ربوس ... به موقع اجرا گذاشته می شود. عبارت دیگر حرمت قرارها و وفای به عهد را که مبنای امنیّت موافقتها است، نباید بلاقید و شرط دانست و اجرای معاهدات را با کمال سختی و به طرز غیر عادلانه و غیر منصفانه مطالبه نمود؛ چرا که در این صورت نه تنها اصل ربوس ... معنایی نخواهد داشت، بلکه اصل توافق و پیمان^{۱۸۱} نیز پایمال می گردد.^{۱۸۲}

دنباله بحث در شماره آینده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

181. Pacta

183. De Caviedes, op. cit., p. 168.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی